

حمید اشرف و فدائیان
در آینه
"نوارهای گفتگوی دو سازمان"

بهزاد کریمی

فهرست

از گفتار تا نوشتار.....	۴
پیشاسخن	۵
فصل یک: برخورد با تحولات ایدئولوژیک در	
سازمان مجاهدین خلق.....	
۱۱	۱۱
- تحلیل حمید از این تحولات چیست؟.....	۱۳
- پیشنهادها و هشدارهای حمید در این رابطه چه بود؟ ...	۱۴
- بروز دو روی کرد را شاهدیم.....	۱۷
- نقد و قیاس!.....	۱۹
- رونمایی اهمیت چنین برخوردی در پسا واقعه	۲۱
فصل دو: چگونگی برخورد با موضوع	
جبهه نیروهای انقلابی	
۲۲	۲۲
- چرایی بحث جبهه و سابقه آن	۲۲
- جبهه یا وحدت؟	۲۵
- درک از جبهه.....	۲۹
- جبهه: هدف، مشی و رهبری آن.....	۳۱
- کدام جبهه؟.....	۳۳
فصل سه: پیرامون وحدت چپ انقلابی.....	
۳۶	۳۶

- ۳۷ - وحدت بر چه اساس؟
- ۴۰ - تحقق وحدت از بالا یا با تکیه بر بدنه؟
- ۴۱ - وحدت و مشی سیاسی
- ۴۴ - وحدت را از کجا باید شروع کرد؟
- ۴۵ - نشریه مشترک با کدام ضوابط؟
- ۴۸ - درنگی بر پاره‌ای مسایل اساسنامه‌ای
- ۵۰ - اولین شماره نشریه مشترک و آخرین آن!

فصل چهارم: مواجهه با اپوزیسیون

و صف‌بندی کمونیزم جهانی، و چند مورد نظری ۵۳

- اشرف تحسین‌برانگیز حمید اشرف
بر صف‌بندی‌ها در خارج کشور ۵۳
- نوع مناسبات با جریان حامی جنبش مسلحانه
در خارج کشور ۵۶
- حساسیت‌های ایدئولوژیک در حمید اشرف ۵۹
- حساسیت حمید به تئوری سه جهان چین
و نوع نگاه وی به شوروی ۶۱
- مواجهه حمید اشرف و فداییان با حزب توده ایران ۶۴
- حمید اشرف و "پروچینی"ها ۶۷
- حمید اشرف و سازش‌ناپذیری برسر مبارزه مسلحانه ۷۰
- پسگفتار ۷۳**

از گفتار تا نوشتار

آنچه در این کتابچه از نظر خواننده می‌گذرد شکل نوشتاری و بسط یافته گفتاری است که توسط نگارنده در "سمینار حمید اشرف" به بیان درآمد. در این سمینار که روز ۱۳ تیرماه ۱۳۹۵ در شهر کلن آلمان برگزار شد، در آغاز صحبت‌م تعهد کردم تا در اولین فرصت ممکن، متن تفصیلی گفتارم را تنظیم کرده و آن را در معرض دید و نقد عمومی بگذارم. اینک، خرسند از عملی شدن وعده‌ای که در آن سمینار داده شد، نوشتار حاضر را با تقدیم به نام و یاد ماندگار رفیق حمید اشرف به نشر می‌سپارم و امید دارم که این برداشت تنظیمی از مفاد نوارهای گفتگوی دو سازمان "فدائی" و "مجاهدین مارکسیست" در چهل و یک سال پیش، بتواند در راستای شناساندن باز هم بیشتر اندیشه و منش این رهبر نامدار جنبش فدائی مفید بیفتد.

بهباد کریمی تیر ماه ۱۳۹۵

پیشا سخن

موضوع این نوشتار، اندیشه و منش حمید اشرف است. در این نوشتار تلاش شده تا روی خود داشته‌های این چهره فرهمند جنبش فدائی درنگی به عمل آید و نیز تاملی صورت گیرد بر نوع برخورد او با چالش‌های جنبش انقلابی زمانه‌اش، در آینه گفتگوهایی که اسفند ماه ۱۳۵۴ میان "چریک‌های فدائی خلق" و "مجاهدین خلق مارکسیست" انجام گرفته بود. در این نوشته، نگارنده برآنست که با نگاه به دیدگاه‌ها و رویکردهای حمید اشرف در همین مذاکرات، توانمندی‌های سیاسی و روشی او را در پرتو آگاهی‌های بیشتر قرار دهد تا از این طریق، حد تکوین دیدگاه‌های این چریک هوشمند در پایانه زندگی سراسر پیکارش سنجشی درخور بیابد.

نوشته حاضر، مکثی هم دارد بر ارتباط منطقی عناصر اندیشگی فدائی در طول زمان و به منظور فهم پیوستگی مسیری که این جریان در ده‌سال نخست خود طی کرد. انگشت نهادن بر آن باورهای جنینی و یا شکل‌گرفته‌ی متناقض در نمادهای رهبری پیش از ۸ تیر ۱۳۵۵ سازمان، که تقسیمات بعدی هم از دل همان باورها جریان یافتند و با پیشروی‌شان بر بستر انقلاب و بعد آن، شکل جریانی به خود گرفتند. نیز اینکه، اگر هم مسئولیت بد و خوب هر دوره تاریخی از این جنبش را می‌باید بر دوش همان‌هایی دانست که آن را مدیریت کرده و زیسته‌اند، پس‌اواقعیت فدائی اما، نتیجه منطقی پیشاحقیقت آن بوده

و در واقع امتداد و حاصل همان تناقضاتی که چریک فدائی، آنها را از پیش در خود حمل می‌کرده است.

وجه رهبری در شخصیت حمید اشرف تا حدود زیادی تحت‌الشعاع ویژگی پارتیزانی وی قرار گرفته و نتیجتاً نام او در تاریخ معاصر، عموماً با توانمندی‌های نظامی و فرماندهی طراز بالای چریکی‌اش جا افتاده است. این البته، چندان هم غیر طبیعی نیست هر آینه اگر در نظر آید که در شرایط "عمر متوسط هر چریک شش ماه"، فقط حمید را داشتیم که توانست نزدیک به ده سال و آنهم در صف مقدم مبارزه مرگ و زندگی دوام آورد. وقتی بر این واقعیت اذعان داشته باشیم که تنها این استثنا را سراغ داریم که توانست با تهوری شگرف و البته زیر آتش دفاع فداکارانه هم‌تیمی‌هایش، چندین بار تنگ‌ترین حلقه‌های محاصره را درهم بشکند و از تور ساواک بگریزد. هنگامی که ببینیم، اشرف تنها رهبر جان‌به‌دربرده‌ای بوده از میان آن چند حلقه رهبری سازمان که جملگی‌شان بس زود هنگام جان باختند ولی او همچنان ماند و به مدت پنج سال سازمانش را رهبری کرد. و نیز وقتی که حمید اشرف را، نه تنها در زمره آن نه نفری بنگریم که فروردین ۱۳۵۰ برای سرهایشان جایزه تعیین شد، بلکه او را در کابوس‌های شاهانه‌ای باز بیابیم که اعلیحضرت را از آن رهایی نبوده است. بنابراین جای تعجب ندارد اگر نام کسی با چنین مشخصاتی، در تاریخ ایران معاصر بیشتر به عنوان اسطوره مبارزه چریکی شناخته و ثبت شود تا با خصوصیت‌های مدیریتی و رهبری سیاسی‌ای که توانسته بود در وجود خود تبلور دهد. پس رواست هرگاه که در چهلمین سالگرد ۸ تیر، بیش از همه به توانایی‌های استراتژیکی و تاکتیکی، واقع‌بینی‌ها و هوشمندی‌های سیاسی او از یک‌سو، و نیز محدودیت‌ها و خطاهای فکری‌اش از سوی دیگر پرداخته شود تا متکی بر این پردازش‌ها، تاریخ چریک فدائی نیز با روشنایی بیشتری در معرض دید قرار گیرد. درون‌مایه نوشتار حاضر، نمایه‌ای است از این واقعیت که بخش مهمی از تاریخ فدائی را حمید اشرف نوشت!

منبع استناد این نوشتار، محتویات آخرین دور از گفتگوهای است که بین رهبری دو سازمان صورت گرفت. این گفتگوها در یکی از پایگاه‌های سازمان، با شرکت زنده‌یادان: حمید اشرف و بهروز ارمغانی از طرف چریک‌های فدائی خلق و جان‌باختگان: تقی شهرام و جواد قادی به نمایندگی از مجاهدین خلق مارکسیست طی ۱۲ ساعت جریان داشته و جمعاً در ۱۲ فایل صوتی ضبط شده بودند. ماجرای بایگانی این نوارها "یکی داستانی است پر آب چشم" که از آن می‌گذرم و فقط به ذکر این بسنده می‌کنم که مفاد آنها سرانجام نزدیک به چهار دهه بعد گفتگوها و به همت "انتشارات اندیشه و پیکار" به محوریت زنده یاد تراب حق‌شناس، انتشاراتی شاخص به رسالت "تنظیم و انتشار اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ایران"، در شهریور ماه ۱۳۹۳ به شکل کتابی مدون با عنوان "گفت و گوهای درونی بین دو سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران" انتشار یافت. کتابی ثمره آن جد و جهدی که کوشندگان در ادامه تلاش اولیه "چریک‌های فدائی خلق" برای پیاده کردن نوارها، همت به خرج داده و با صرف وقت، زحمت و حوصله، این گفتگوها را به‌گونه امانت‌دارانه‌ای شکل نوشتاری داده‌اند. ناشرین این کتاب، در عین حال با علامت‌گذاری‌های لازم در متن نیز، توانسته‌اند فهم مطالب را برای خواننده تسهیل کنند. هسته "انتشارات اندیشه و پیکار" با نشر این کتاب، خدمت ارزشمندی به امر تثبیت بخشی از تاریخ معاصر ایران کرده و کارش به‌راستی جای تقدیر دارد.

اهمیت تاریخی این منبع در اینست که بیانگر ابراز نظر مستقیم و بلاواسطه گفتگو کننده‌هاست بی هیچ دخالتی از سوی دیگران. سندی مطلقاً دست ناخورده و چونان آئینه‌ای شفاف که در آن، رفتار و گفتار مذاکره کنندگان را همانگونه می‌توان یافت که بود و تجلی داشت. بعلاوه، این سخنان در آستانه ضربات کمرشکن بر سازمان و چهار ماه مانده به کشته شدن حمید اشرف در روز ۸ تیر ۱۳۵۵ به بیان در آمده‌اند و به دیگر سخن، واپسین سند از اظهار نظرات رهبران سازمان پیرامون یک رشته موضوعات مبرم جنبش آن زمان و نیز بازتاب آخرین روی‌کردها

و تحولاتی‌اند که سازمان چریک‌های فدائی خلق تا آن مقطع پشت سر گذاشته بود. اهمیت مضاعف مفاد نوارهای این نشست اما از آنجاست که مذاکره کنندگانش نه فقط در موقعیت رهبری قرارداشته‌اند بلکه بویژه در رابطه با سازمان ما، رفقای بی‌پایه‌اند چونان فشرده چندین سال امر رهبری سیاسی - تشکیلاتی در آن و هر کدامشان نیز عصاره نزدیک به پانزده سال از مبارزه چپ آن دوره از ایران، رهبرانی از آن طراز که به یک اعتبار، بازتولیدشان بلافاصله و در چنان سطحی میسر نبود و نشد.

موضوعات محوری در این گفتگوها عبارتند از:

(۱) مواجهه فدائیان با نحوه برخورد سازمان مجاهدین مارکسیست نسبت به جریان مذهبی در این سازمان و نیز در قبال خود مذهب. همانی که تحولات بعدی نشان داد حاوی چه حساسیت و پیامدهایی بود؛

(۲) موضوع تشکیل جبهه‌ای از نیروهای انقلابی که امری مطرح در جنبش به شمار می‌رفت؛

(۳) مسئله وحدت حزبی، و در همین رابطه، طرح "نشریه مشترک دو سازمان" و ضوابط ناظر بر آن؛

(۴) مناسبات با نیروهای خارج کشور و کنفدراسیون و در این میان، تمرکز از یک‌سو مشخصاً بر سر جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه و از سوی دیگر حزب توده ایران و "پروچینی‌ها"؛ و در کنار این میحث، برخی اظهار نظرهای دارای جنبه دیدگاهی طرفین که من جملگی آنها را یک‌جا در زیر همین فصل آورده‌ام و به هر موضوع نیز، فقط اشاراتی کرده‌ام و نه بیش. در حین این گفتگوها یک رشته مسایل دیگر از جمله نوع تبیین صف آرایی‌ها در جهان و امکانات بین‌المللی هم پیش کشیده می‌شوند که درخور توجه‌اند و لذا موارد مهم آنها را در همین فصل از بررسی گنجانده‌ام.

کلایه‌ها در این گفتگوها کم نیستند. مذاکرات طرفین، جابه‌جا مشحون از کنایه‌ها و انتقادات ریز و درشت نسبت به همدیگر است که گرچه با اشغال حجم قابل توجهی از گفت و شنیدها پدید آورنده اخلاهای در مباحث اصلی نشست شده‌اند، اما تامل بر آنها از نقطه نظر فهم جو حاکم بر مناسبات طرفین و نیز مخصوصاً منش رفتاری گفتگو کنندگان، واجد اهمیتی خاص است. با اینهمه، در نوشتار حاضر فصل مشخصی را به کم و کیف مشاجرات و مجادلات طرفین حول مناسبات سازمانی آنها اختصاص نداده‌ام، گرچه خواننده نمونه‌هایی از همین تعریضات را در جابجای این کتابچه خواهد یافت.

پیش از ورود در اصل موضوع اما، لازم است اشاره‌ای هم به چند نکته دیگر بشود.

یک) واقعیت تاسف‌بار اینست که حتی شکل انتظام یافته و کتبی این گفتگوها در کتاب منتشره نیز، به سختی می‌تواند فهم همه جزییات در اظهارات طرفین را بطور کامل امکان‌پذیر کند.

دو) معضل خصلت مجادله‌ای گفتگوها، آنهم از پشت پرده اختفا را نیز داریم که خود طبعاً مانع از کنترل و مدیریت بحث بوده و لذا مختل کننده مسیر گفتگوهاست. بعلاوه، فقدان نظم لازم در زمینه دستور جلسه هم در میان است که به نوبه خود، کار تعقیب منظم مذاکرات و فهم کامل همه رد و بدل‌ها توسط شنونده نوارها و حتی خواننده متن پیاده شده نوارها را دشوار می‌کند.

سه) موضوع بارز دیگر در این گفتگوها آنست که بیشترین وقت مذاکرات به سخنان شهرام اختصاص یافته و فقط نزدیک به یک سوم دیگر از وقت جلسه را در اختیار بقیه می‌یابیم. ولی از آنجا که تم این نوشتار بر فکر و شخصیت حمید اشرف تمرکز دارد، لذا ارجاعات من در این کتابچه، عمدتاً معطوف به گفته‌های اوست. در همین رابطه هم است که نقل‌قول‌ها از شهرام و فائدی در آنسوی مذاکرات و ارمغانی در این‌سو، عموماً در خدمت ضرورت پردازش محور اصلی این گفتار قرار

گرفته‌اند. ضرورتی که، رعایت آن تا حدود زیادی و قسماً ناگزیر، این نوشتار را به بررسی مفاد مذاکرات دو سازمان نزدیک کرده است!

چهار) در نوشتار حاضر، بازنمایی مواضع متخذه حمید اشرف در مذاکرات آن زمان، انتظام خود را نه از توالی زمانی سخنان طرفین بدانگونه که در نوارها شنیده می‌شود، بلکه از آن منطقی برمی‌گیرد که تدوین این کتابچه تنظیمی ایجاب می‌کرد؛ یعنی، منطق مطالعه فکر و عمل حمید اشرف در آیین نوارهای گفتگوهای دو سازمان. بنابراین، نقل قول‌ها از این یا آن نوار و از فلان و یا بهمان بخش از گفتگوها، الزاماً به مقتضای موضوع است که در کنار همدیگر آورده شده‌اند تا رعایت زمان گفتار در نوار.

پنج) به‌هنگام استفاده از گفته‌های گفتگو کنندگان، خود را مجبور دیدم تا در موارد نه چندان کمی، به‌جای انتقال عین کلام، متوسل به روش نقل به مضمون شوم. از دید من، تنها با این شکل از کار بود که می‌شد انسجام و روانی مطلب را تامین کرد و به خواننده کمک نمود تا موضوع بحث را منظم‌تر پی بگیرد. اگرچه، در این گزینه خطیر به جد کوشیده‌ام تا امر نقل به مضمون گفته‌ها، اولاً در نزدیکترین انطباق میسر با خود گفته‌ها باشند و ثانیاً با رعایت بیشترین امانت‌داری ممکن در بیان منظور گویندگان.

و شش) در نقل قول مستقیم از گفته‌های گفتگو کنندگان هم، هر مورد افزوده‌ای که توسط من درون دو علامت {...} و (...) آورده شده‌اند، صرفاً به قصد تسهیل برداشت خواننده از گفته‌های مذاکره کنندگان بوده است و بس. اولی به‌منظور و به‌قصد تصحیح انشایی و دومی در توضیح معنی بیان شده.

این پیش‌گفتار در سرانجام خود، جا دارد با تاکید بر چند نمود رفتاری از حمید اشرف در حین همین مذاکرات پایان گیرد. یکی هماهنگی حمید است با بهروز در این مذاکرات، که از یک‌سو نشان از اخلاق و انصاف در او دارد و از سوی دیگر مبین هم‌نظری سطح بالا بین این دو

رفیق است. دومی، جلوه‌گری این امتیاز در حمید طی گفتگوهاست ناظر بر: بیشتر گوش بودن او، موجزگویی‌هایش و بیان مشخصی که پیرامون هر سؤال و جواب از خود به نمایش می‌گذارد. دیگر آنکه حمید در این بحث‌ها، نماد خون‌سردی و بردباری است و بحث را با فروتنی در برابر حقیقت، رعایت حق طرف مذاکره و نیز تعهد در برابر موکلین سازمانی‌اش پیش می‌برد. او در هر آنجایی از مذاکرات که لازم می‌افتد تا انتقاد و یا تذکر طرف مذاکره‌اش را بپذیرد، بی‌مسامحه به انتقاد از خود برمی‌خیزد. در همان حال اما، هنگام پاسخ به این یا آن درخواست طرف مقابل، جواب نهایی به مذاکره کننده را در عمده‌ی موارد به مشورت با رفقای سازمانی‌اش موکول می‌کند. احتیاط کردن‌های حمید در حین این مذاکرات را گرچه نمی‌توان بی‌رابطه با انباشت بدبینی‌ها در او نسبت به طرف مقابل دانست، اما اساس انگیزه رفتاری وی را در نوع هنجاری می‌باید سراغ گرفت که ریشه در پای‌بندی‌های او به خردِ جمعی سازمانی‌اش داشت. در یک کلام، حمید اشرف در این مذاکرات نشان می‌دهد که رهبری است توانمند و مسئول و به الزامات امر دیپلماسی و مذاکره آگاهی و پای‌بندی دارد.

فصل یک

برخورد با تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق

حمید اشرف در این مذاکرات، از رفتار رهبری مجاهدین خلق رسیده به مارکسیسم در مسیر تحولات ایدئولوژیکی که آنها داشته‌اند، به‌خاطر مواردی چند، صریحاً انتقاد می‌کند. او آنان را در رابطه با نحوه برخوردی که با بخش مذهبی در تشکیلات سازمان‌شان داشتند و نیز غضب نام مجاهد که از نظر فدائیان، تاریخاً به انقلابیون مذهبی تعلق داشت و به‌هیچوجه نمی‌توانست به مجاهدین از اسلام برگشته تعلق گیرد، مورد ملامت قرار می‌دهد. حمید در گفتگوهایش خطاب به طرف مقابل بحث، خاطرنشان می‌سازد که این اصلاً منطقی نیست که مذهب را کنار گذاشت و در همان‌حال عنوان مجاهد را، آنهم به‌گونه‌ی انحصاری کماکان حفظ کرد. او با خطا ارزیابی کردن "طرد" ۵۰ درصد سازمان مجاهدین توسط رهبری تغییر ایدئولوژی داده، این عمل را نه فقط اقدامی غیرمنصفانه و ناهم‌خوان با مقتضیات جنبش خلقی می‌خواند، بلکه آن را دارای عوارض برای جنبش انقلابی می‌شناسد. حمید نوع استفاده‌ای را که آنها در روند منجر به اعلام مواضع عقیدتی تازه‌شان از اعتماد و امکانات پایگاه اجتماعی - تاریخی این سازمان به عمل آورده‌اند، سوءاستفاده ارزیابی کرده و آنرا اقدامی نادرست می‌شمرد. او در پی این گزاره‌ها، مجاهدین تازه مارکسیست شده را به‌خاطر

چگونگی مواجهه‌ای که با نیروهای مذهبی و خود مذهب در پیش گرفته‌اند، هشدار جدی می‌دهد. حمید اشرف در این بخش از مذاکرات، منسجم‌تر از هر بخش دیگری از مذاکرات سخن می‌راند و با ذهنی از پیش اندیشیده سراغ واقعه می‌رود.

تحلیل حمید از این تحولات چیست؟

از لابه‌لای گفتارهای حمید اشرف این را می‌توان دید که هر چند او به‌خاطر تعلق مارکسیستی خویش، تحول عقیدتی صورت گرفته در سازمان مجاهدین خلق را نشانه‌ای از حقانیت مارکسیسم - لنینیسم و غلبه آن بر تفکر التقاطی در بخشی از سازمان مجاهدین خلق ایران تلقی می‌کند، با اینهمه اما، در این تحول عقیدتی خصوصیت پراگماتیستی زیادی نیز می‌بیند و نسبت به اصالت و پختگی مارکسیستی تغییر عقیده داده‌ها دچار تردیدهای جدی است. تا آنجا که او حتی در جایی از گفتگوها، این پرسش را در برابر طرف مذاکره خود قرار می‌دهد که: آیا احتمال برگشت دوباره اعضای تغییر ایدئولوژی داده به باور دینی را می‌دهید یا نه؟ که شهرام در برابر سؤال او چنین توضیح می‌دهد: احتمال چنین چیزی همیشه وجود دارد، حتی برای شما؛ در تجربه جنبش جهانی کمونیستی هم مواردی از آنرا می‌توان سراغ گرفت.

حمید اشرف با چنین برداشتی از آن رخداد است که طی همین گفتگوها و در مواجهه با وجه عینی مسئله، قویاً بر این موضوع می‌ایستد که: چون تغییر مواضع "بطور اصولی" سازمان نیافته است، لاجرم در عمل، عوارض زیادی نیز به بار آورده است که از آنها نمی‌توان گذشت. او با نگرستن به موضوع از جایگاه رهبری عملی مبارزات جاری، عوارض آنرا نیز دقیقاً از زاویه تاثیراتی که اقدامات مجاهدین مارکسیست بر صف‌آرایی‌های سیاسی کشور گذاشته و خواهد گذاشت زیر ذره‌بین می‌برد. حیدر تبریزی در بیان یادمانده‌های خود از همان سال‌ها، از خواندن یک دست‌نوشته‌ی درون‌سازمانی از حمید اشرف خبر می‌دهد که در آن، ضمن تجزیه و تحلیل تحولات ایدئولوژیک

در سازمان مجاهدین خلق و "پراگماتیستی" تلقی شدن این تغییر عقیده در مجاهدین، سخن از خطوط کلی چگونگی مواجهه فدائیان با این وضعیت جدید رفته بود.

در این بخش از مذاکرات که حالت جدلی نسبتاً تندی هم به خود می‌گیرد، حمید اشرف نظر سازمانی فدائیان در این زمینه را در چنین مفهوم و مضمونی خلاصه می‌کند که: نمی‌توان مارکسیسم را با امکانات مذهب پیش برد! او و بهروز ارمغانی از مخاطب خود پنهان نمی‌دارند که نسبت به نحوه فاصله گرفتن سنوال‌برانگیز مارکسیست‌های این سازمان از مظاهر مذهبی و تاریخی مجاهدین خلق و تغییراتی که در آرم این سازمان داده‌اند (و نیز به‌گونه گام به گام)، حس خوبی ندارند و روش قطره‌چکانی ("پراگماتیستی") آنها در این زمینه را سوءاستفاده از امکانات پایگاه مذهبی مجاهدین خلق در جامعه تلقی می‌کنند. حمید اشرف این روش را نادرست و اعتمادسوز می‌شناسد و نگرانی فدائیان خلق نسبت به عواقب اجتماعی آن را خاطر نشان می‌سازد. بیانات او در مذاکرات با هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین خلق نسبت به این تحولات، در واقع منطبق بر همانی است که در گزارش حیدر مندرج در صفحات ۲۷ و ۲۸ از همین "کتاب گفتگوها" پیرامون مفاد نوشته درون‌سازمانی حمید آمده است. تبریزی مبتنی بر یادمان‌هایش از جمع‌بست حمید اشرف پیرامون موضوع و در پی یک دور مباحث درون‌سازمانی در این زمینه، از قول وی در آن جزوه چنین آورده است: "فرمول جان و انرژی مارکسیست‌ها به اضافه پول و امکانات بازاری‌ها نمی‌تواند در خدمت طبقه کارگر بکار گرفته شود".

پیشنهاد و هشدارهای حمید در این رابطه چه بود؟

شهرام در این بخش از گفتگو با ابراز تعجب از "عدم فهم اهمیت" اعلام "پیروزی ایدئولوژیک" کمونیستی در مجاهدین خلق از طرف چریک‌های فدایی خلق، می‌کوشد تا توجه هیئت نمایندگی فدائیان را به "اهمیت

ایدئولوژیکی" این تحول جلب کند. او سعی زیادی به خرج می‌دهد تا فدائیان را مجاب به درک و دریافت این موضوع کند که مجاهدین مارکسیست با عمل به چنین اقدامی و مکمل‌اش "پاکسازی" سازمان از مذهبی‌ها نشان داده‌اند که این تحول عقیدتی در مجاهدین، نه یک امر تصادفی بلکه بیانگر حقانیت تاریخی مارکسیسم - لنینیسم است. اقدامی که به‌زعم او، می‌باید بمثابة گامی بس بلند به سود زوال مذهب در جنبش تلقی گردد و در همین معنی نیز جا انداخته شود. شهرام، برای تصفیه سازمان مجاهدین از دین و مذهب تا آنجا اهمیت قایل است که بی‌هیچ لاپوشانی تاکید می‌دارد: "ما وقتی حسابرسی می‌کنیم از مسئولی... می‌خواهیم ببینیم که موضع ضد مذهب داره یا نه؟... و {نه که} صرفاً مارکسیست بیانی و زبانی {باشد}" . حمید اما با رد این نگاه و روش خودمحرورانه، تحول صورت گرفته در این سازمان را از منظر ایدئولوژیکی صرفاً در حد نمودی دیگر برای بروز حقانیت مارکسیسم ارزیابی می‌کند و با تاکید تصریح می‌دارد که: هر برداشتی فزون‌تر از این از تحول صورت گرفته، خواسته یا ناخواسته تعرضی خواهد بود نابه‌هنگام علیه واقعیت اجتماعی خرده‌بورژوازی بمثابة نیروی دارای ظرفیت بالای طغیان بر ضد وضع موجود. او خطاب به طرف گفتگوی خود یادآور می‌شود که: آنها می‌بایستی با واگذاری این سازمان به مجاهدین خلق، از آن اعلام جدایی نموده و بر حق موجودیت مستقل خود بسنده می‌کردند. حمید اشرف در صحبت‌هایش روی‌کرد مسئولانه و اعتمادبرانگیز توسط مجاهدین مارکسیست شده را در همین می‌داند.

نماینده مجاهدین مارکسیست در این مذاکرات، حرکت خودشان را نشانه خلوص انتخاب "پرولتری" تعریف کرده و به حمید چنین تذکر می‌دهد که: ما همانا از طریق تعرض ایدئولوژیکی بود که می‌توانستیم "از موضع قدرت"، خطر اعمال رهبری خرده‌بورژوازی بر جنبش را سد کنیم. حمید اما در مقابل، خطر مطرح در این برخورد را نه در موضوع اعمال رهبری خرده‌بورژوازی "در حال زوال و بی‌آینده" - که خود او در این زمینه البته همانند بیشترین فدائیان و جریان چپ نگاهی

ساده‌نگرانه داشته و این نیروی دین‌محور را اصولاً قادر به اعمال رهبری بر جنبش نمی‌دانسته است! - بلکه در راندن ارادی و پیش‌پرس این بخش از صفوف جنبش ضدامپریالیستی می‌بیند. حمید، امر کسب رهبری در این جنبش را منوط به نتیجه اقدام و اراده نیروها و مخصوصاً نوع عمل آنها در عرصه مبارزه سیاسی می‌شناسد و نه که امری بدانند حاصل حذف سیاسی خودسرانه این یا آن نیرو از طریق مبارزه عقیدتی. او و بهروز ارمغانی، نگران شکاف تحمیلی بر صفوف خلق هستند و در همین رابطه نیز است که بهروز به‌گونه‌ای جهت‌دار از شهرام می‌پرسد: آیا به این هم فکر کرده‌اید که این نحوه اقدام، می‌تواند موجب تاثیرگذاری منفی بر روی خرده‌بورژوازی شده و رانده شدن آن در سمت تشدید بیشتر تعصبات مذهبی را در پی داشته باشد؟

در واقع طی این مذاکرات به وضوح می‌توان دید که حمید اشرف بر متن اندیشیدن در کادر الزامات جنبش عمومی و متکی بر لنین، بر این باور است که مسئله را "ابتدا" در "زیربنا" می‌باید حل کرد و آنگاه سراغ "روینا" رفت. حمید با رد این تصور در مجاهدین مارکسیست مبنی بر اینکه گویا "تحکیم و تثبیت موقعیت نقطه‌نظرهای مارکسیستی و حقانیت آنان" همانا از مسیر درافتادن ایدئولوژیک با مذهبی‌ها میسر می‌شود، با تاسفی دلسوزانه خطاب به مجاهدین مارکسیست شده هشدار می‌دهد که: مواجهه‌ای از این دست با موضوع، "مقاومت‌هایی {در میان مذهبی‌ها} ایجاد می‌کند، کما اینکه الان هم کرده است و ما ناظریم".

در جای دیگری از گفتگوها حمید می‌گوید که: "برای ما، بازتاب این عمل شما روی نیروهای مختلف مذهبی مهم است". طرف مقابل مذاکرات ولی، ضمن اعمال فشار بر فدائیان در این جهت که شما می‌باید بین مذهبی‌ها و ما، طرف ما را بگیرید و نیز اصرار زیادش بر پذیرفته شدن صحت "اقدام مترقی" خودشان در رابطه با تقویت و تشدید "مرزبندی" بین مارکسیست‌ها و مذهبیون و لزوم واداشتن نیروهای بینابینی به موضع‌گیری و تعیین تکلیف ایدئولوژیک، حرف خود را در این خلاصه

می‌کند که: "تشدید تضاد، چیز بدی نیست!" او برای اثبات پیروزی حرکت انقلابی خودشان در زمینه ایدئولوژی، پاورقی‌نویسی آن زمان دکتر علی شریعتی در روزنامه کیهان تحت عنوان "مارکسیسم ضد اسلام" را شاهد می‌آورد و "سازش" این ایدئولوگ اسلام سیاسی با رژیم را دلیلی عنوان می‌کند برای حقانیت مارکسیسم و در اثبات اینکه: "مذهب نمی‌تواند!" اما تا او این حکم را می‌دهد بلافاصله از حمید و بهروز جوابی می‌گیرد این چنین: خود همین طرز برخورد {شما}، خود مظهری است از "مرزبندی مصنوعی" و شکاف انداختن زود هنگام بین انقلابیون و نیروهای بینابینی. حمید و بهروز اگرچه با بیاناتی متفاوت، اما هر دو به‌گونه‌ای منسجم با خطاب قرار دادن طرف مذاکره‌شان، بر این نکته تأکید دارند که آنها نباید تغییر پایگاه طبقاتی خود را مساوی محو خود طبقه فهم کنند و هم از اینرو، وظیفه دارند که حساسیت مناسبات بین طبقات و جریان‌های فکری با یکدیگر در مبارزه مشترک سیاسی را در نظر گیرند.

بروز دو روی‌کرد را شاهدیم

بدین‌سان آشکارا می‌توان دید که موضوع، فقط اختلاف بر سر موردی معین میان طرفین نیست و شکاف را نمی‌توان در برداشت خاص طرفین از واقعه پیش آمده خلاصه کرد و آن را به سطح ارزیابی مشخص تقلیل داد. اینجا دو روی‌کرد فکری را پیش چشم خود داریم که روبروی هم قرار گرفته و مستعد انکشاف در دو سمت متنافر هستند. به‌همین دلیل هم، جای تعجب نداشت اگر اولی در ادامه حرکت تک بعدی خود طی فقط دو سه سال بعدی، عملاً و حتی نظراً به انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه برسد ولی آن دیگری، ولو با دچار آمدن به نوساناتی زیاد، همچنان در چارچوب واقعیت‌ها بماند. اولی، تاکتیک و روی‌کردهای جاری خود را مستقیماً از ایدئولوژی استنتاج کند، نقطه عزیمت دومی اما خود جامعه باشد هرچند در موارد نه چندان کمی هم نتواند برداشت درستی از عینیت‌ها عرضه کند. آری، گرچه هر دو

اینها سخت پای‌بند ایدئولوژی بوده‌اند، اما اولی وجود عینی را مطلقاً از منشور ایدئولوژی عبور می‌داد و دومی، "اصولیت"ها را در خدمت تعبیر و تغییر واقعیت می‌خواست.

نه این می‌تواند تصادفی باشد که همان‌جا و در ادامه همین دیالوگ، شهرام به فداییان انتقاد می‌کند که: شما به‌خاطر "ترس از مجاهدین خلق" بود که علیرغم "یک دنیا سوراخ و ضعف" در ایدئولوژی آنان، هیچ‌وقت وارد مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیسم آنها نشدید؛ و نه این یکی جای شگفتی دارد وقتی جواب حمید به او را چنین می‌خوانیم که: "ما {در صفوف خلق} بر اشتراکات تاکید داریم تا اختلافات... ما که با شما جنگ حیدری - نعمتی نداشتیم". حمید در جای دیگری از این گفتگوها، حتی با تعرض به برداشت طرف مقابل از اپورتونیسم، تصریح می‌دارد که اگرچه "با معیارهای ما فلان جریان خرده‌بورژواپی می‌تواند اپورتونیست تلقی شود" اما از جایگاه "منافع {طبقاتی} خودش"، لزوماً چنین نیست! وقتی هم شهرام از اشرف می‌پرسد که: حالا توصیه شما در رابطه با مبارزه ایدئولوژیک - بعنوان یکی از ارکان مبارزات کمونیستی - علیه مجاهدین پابرجامانده بر اعتقاد مذهبی چیست، او بی‌درنگ جواب می‌دهد: اول "باید کمک‌شان کرد تا متشکل شوند مبدا که پراکنده شوند!" و وقتی هم نماینده مجاهدین مارکسیست سؤال می‌کند: پس تکلیف "ماتریالیسم" در این میان چه می‌شود، آنگاه هم حمید و هم بهروز، با حواله دادن این موضوع به زمان، بر ترویج فکر و علم و فرهنگ در سطح "اجتماع" انگشت می‌گذارند.

روی‌کردهای حمید در این مذاکرات بدان معنی است که او هر نیروی اجتماعی را همانا با منافع و مصالح آن در نظر می‌گیرد و به رسمیت می‌شناسد و نه الزاماً با دل‌خواسته‌های خودش. این، در واقع یک متد است. متدی که، به وضوح از این یا آن روی‌کرد سیاسی مقطعی فراتر می‌رود و از نوع نگاه تپیک معینی خبر می‌دهد. حمید اشرف متصف به این روش و نگاه بوده و عمل‌کننده به چنین متد و بینشی.

نقد و قیاس!

این البته واقعیتی است که چپ انقلابی آن دوره و در زمره آن فدائی خلق، متاسفانه نتوانست آنگونه که نیاز امر تحول و توسعه جامعه بود، به وظایف خود در دو عرصه مبارزه سازمان‌یافته فکری - فرهنگی علیه واپس‌گرایی و برسازگی گفتمان دمکراسی در سیاست عمومی در کنار فرهنگ‌سازی دمکراتیک عمل کند. اولی به تمامی تحت‌الشعاع مبارزه سیاسی علیه رژیم استبدادی شاه بعد کودتای ۳۲ قرار گرفت و غیاب دومی را نیز پیش از همه می‌باید در ضعف و فقد باور راستین به دموکراسی در خود مبارزان ضد دیکتاتوری جست. آزادی‌خواهان کشور موفق نشدند ضرورت همراهی مبارزه علیه دیکتاتوری شاه و مرزبندی سیاسی با واپس‌گرایی زیر علم دین را پاسخ گویند و چون نتوانستند، طبعاً از بها دادن لازم به خطر سربرآوردن باورهای ارتجاعی و واپس‌گرایی تا سطح مملکت‌داری نیز بازماندند. به‌همین دلیل هم است که می‌بینیم رهبران وقت فدائیان در این گفتگوها اگرچه به‌درستی "حل مسئله" مذهب را مسئله زمان و تکامل "اجتماع" می‌دانند ولی در عین حال از خطر تسلط اسلام سیاسی بر جنبش ضد دیکتاتوری جاری غفلت نشان می‌دهند. و این خود، نشانه‌ای است از سنگینی نگاه انقلاب‌محور در فدائیان خلق و بطور کلی همه چپ ایران که دیدگاه مسلط در آن چنین بوده است: وقتی جامعه انقلابی با رژیم و امپریالیسم تعیین تکلیف کرد و بعدش هم تحولات زیر بنایی در راستای سوسیالیسم قرار گرفت، آنگاه روبنای مذهبی نیز به ناگزیر روند زوال خود را طی خواهد کرد! آری، کم‌کاری در عرصه مبارزه با واپس‌گرایی، مطلقیت در وانهادن و موکول کردن حل مسایل "روبنایی" به پسا انقلاب ظفرمند، معضل بزرگ همه چپ غافل از مبارزات مدنی و نبرد دموکراسی‌محور بود.

اما بدیل چنین کم‌کاری‌ها در زمینه تدوین مرزبندی صریح سیاسی و مخالفت با بنیادگرایی دینی، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست آن نوع از عمل و طرز رفتار ماجراجویانه، برتری‌جویانه و انحصارطلبانه‌ای شود که از طرف

مجاهدین خلق مارکسیست شده در قبال مذهبی‌ها و خود مذهب سر زد. حقیقت آنست که در کادر همان نگاه عمومی دارای اشکال اساسی مارکسیست‌های وقت، باز همانا این تشخیص حمید اشرف و بهروز ارمغانی بود که واقع‌بینی سیاسی را به نمایش می‌گذاشت. روی‌کرد آنها نمایان‌گر احساس مسئولیتی بود که آنان در قبال الزامات مشی و نگاه انقلابی برگزیده‌شان داشتند. اگر یک طرف بحث ساده‌نگرانه می‌گوید که "مذهب نمی‌تواند" - و حتی این "نمی‌تواند" را نه فقط در کادر تحولات ترقی‌خواهانه، بلکه در حیطه خود امر انقلاب کردن می‌فهمد! - و تثبیت این نتوانستن را هم در زدن مجاهدین خلق مذهبی و دکتر شریعتی می‌جوید، دومی اما نه تنها از صدور چنین حکمی اجتناب می‌ورزد بلکه خود و طرف گفتگویش را از تخاصم سیاسی با مذهب پرهیز می‌دهد زیرا در آن، خطر تقویت تعصب مذهبی را بو می‌کشد. گرچه هر دو نگاه به درجات متفاوت - یکی به‌گونه عام و دیگری به نحو افراطی - در زندان فکری تقید ایدئولوژیک لنینیستی محبوس‌اند، ولی این را نیز به وضوح می‌توان رصد کرد که احساس مسئولیت نسبت به واقعیت‌های جنبش در نگاه حمید اشرف تا چه اندازه جا و وزن داشته است.

در رابطه با امکان کسب رهبری توسط "خرده‌بورژوازی" مذهبی، واقعیت آنست که نه فقط هر دو طرف این گفتگوها، بلکه کل چپ ایران نمی‌دیده که چه سونامی مدهشی می‌تواند از راه فرا رسد و چه آنسان گرداب "ناشناخته" مخربی در راه است که می‌رود ایران را زیر و رو کند. همانی که، با آمدنش نه فقط "پرولتاریا" را درهم پیچاند بلکه درهم کوبنده دستاوردهای عینی مشروطیت و نیز بسیاری از آن تصورات "تاریخی"‌ای شد که همه ماها در ذهن خود درگیرش بودیم! قدر مسلم اما اینست که نوع مواجهه با یک چنین خطری، نه اعلام جنگ علیه مذهب، بلکه همانا تجهیز چپ به فراست برنامه‌ای و سیاسی آینده‌نگرانه بوده است. برنامه‌ای که، لازمه درک عمیق مقتضیات امر توسعه دمکراتیک جامعه باشد تا بتوان با اتکا به آن، نحوه ورود در آرایش سیاسی موجود را مقتضی اهداف برنامه‌ای خود تنظیم

نمود. به دیگر سخن، داشتن نگاهی برنامه‌محور، و برنامه‌ای نیز مبتنی بر مقدماتاً حصول دموکراسی؛ درست همان چیزی که ما چپ آن برهه تاریخی از آن دور بودیم. با تمام اینها اما انصاف حکم می‌کند تا گفته شود که نمودهای بارز حرکت جریان بنیادگرایی شیعی، صرف‌نظر از برآمد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بیشتر به بعد سال ۱۳۵۵ برمی‌گردد که حمید اشرف و بهروز ارمغانی دیگر زنده نبوده‌اند تا شاهد آنها بشوند. به همین اعتبار هم، آنها در مقایسه با وارثان خود که نمودهای رشد بنیادگرایی دینی در ابعاد وسیع را پیش چشم خود داشتند، دارای قصور به مراتب کمتری در این زمینه بوده‌اند.

رونمایی اهمیت چنین برخوردی در پسا واقعه

اهمیت برخورد اصولی و مسئولانه حمید اشرف در مقام رهبری سازمان فدائیان نسبت به تحولات در مجاهدین را آنگاه بیشتر و بهتر می‌توان دریافت که بر تحولات بعدی در سال ۱۳۵۷ و به حکومت رسیدن نیروی مذهبی درنگی فزون‌تر صورت گیرد. هم خود مجاهدین خلق کماکان مانده بر سر مذهب و هم طیف گسترده حکومت جمهوری اسلامی، هیچگاه نمی‌توانسته‌اند فدائیان خلق ایران را برای امر موهومی چون "از پشت خنجر زدن" به مذهبی‌ها متهم کنند، همانی که وجود کمابیش آن پیش هر فرد مذهبی علیه دگراندیشان یک استعداد فطری است! جمهوری اسلامی هر جنایتی هم که علیه چپ راه انداخت، اما هرگز نتوانست کارزار دین‌ستیزی بر ضد چپ را به خورد جامعه دهد. حافظه تاریخی ملی نزدیک ایران، نه چنین برجستگی در فردای انقلاب به فدائیان را می‌پذیرفت و نه به‌هیچوجه آن را برمی‌تافت. پس اگر چنین انگ زدنی، آنهم در شرایط حاکمیت دینی عملی نشد، از این‌رو بوده است که احساس مسئولیت بزرگترین نیروی چپ آن زمان، یعنی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به رهبری و مدیریت حمید اشرف، تأثیرش را پیشاپیش بر دآوری عمومی در چنین عرصه‌ای برجای گذاشته بود.

فصل دو

چگونگی برخورد با موضوع جبهه نیروهای انقلابی

جرایی بحث جبهه و سابقه آن

بحث جبهه، یکی از عمده محورهای این مذاکرات بود که بویژه از سوی شهرام پی‌گیری می‌شد. سابقه ایده تشکیل جبهه با استخوان‌بندی فدائیان و مجاهدین، البته به چند سال قبل یعنی به زمانی برمی‌گشت که شهید رضا رضایی رهبری سازمان مجاهدین خلق را بر عهده داشت و زنده یاد مصطفی شجاعیان از مبتکران و دنیال‌کننده‌های اصلی این فکر بود. شهرام در جایی از همین گفتگوها، گلایه می‌کند که فدائیان، قدر تلاش‌های شجاعیان برای تشکیل جبهه در برهه زمانی سال‌های ۵۱ و ۵۲ را ندانستند و مبتنی بر همین، آنها را متهم می‌کند که به‌خاطر دغدغه پایین آوردن سطح سازمان به جبهه (راست‌روی) و بالا بردن سطح جبهه تا سازمان (چپ‌روی)، نتوانستند نقش درخوری در این عرصه ایفا کنند. حمید در قبال چنین طعنه زدنی از سوی شهرام سکوت می‌کند چرا که واقعاً هم، او و مرکزیت وقت سازمان نسبت به این راست‌روی و "چپ‌روی" وسواس خاصی داشته‌اند و چنین دغدغه‌ای را نیز بطور مشخص، در قالب مبارزه ایدئولوژیک بر پایه این باور که سازمان جای خود دارد و جبهه جای خود، با اندیشه‌های مصطفی شجاعیان و بویژه این تز او که "مبارزه مارکس یا علی نمی‌شناسد" از خود بروز داده بودند.

اما در رابطه با اتهام دیگر شهرام علیه سازمان، یعنی کم‌کاری‌ها و اهمال ورزیدن‌های آن نسبت به نزدیکی سیاسی با مجاهدین خلق، حمید اشرف قاطعانه موضع می‌گیرد و ضمن مثال آوردن از همکاری‌های عملی صمیمانه فدائیان با مجاهدین طی دو سال نخست جنبش مسلحانه، می‌گوید که: ما با امید به اینکه شما پای‌بند توصیه‌های اتحادخواهانه سعید محسن از زندان هستید، در سال ۵۲ طی نامه‌ای و به صراحت، آمادگی خود برای همکاری تنگاتنگ با همدیگر و پی‌ریزی جبهه‌ای توسط دو سازمان را، با رهبری وقت شما در میان گذاشتیم که مبتنی بر جوابیه مجاهدین بی‌نتیجه ماند. در اینجا البته طرف مذاکره حمید از وجود نامه‌های رد و بدل شده اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و در پی آن، علاقمندی خود برای اطلاع‌یابی از نوع جواب رهبری وقت مجاهدین را نیز ابراز می‌دارد که در پاسخ از حمید چنین می‌شنود: در جوابیه مجاهدین، مسئله جبهه "پذیرفته نبود و {در آن} فقط به خطوط مشترکی اشاره شده بود".

می‌دانیم که بر پایه داده‌های واقعی، قضاوت فدائیان نسبت به امتناع عملی آن زمان رهبری مجاهدین از رفتن پای تشکیل جبهه این بوده است که مجاهدین، چه به‌خاطر رعایت ملاحظات پایگاه اجتماعی‌شان و چه احساس ضعف سازمانی و کادری که در مقایسه با فدائیان در خود می‌کردند، آمادگی توافق برسر جبهه را نداشتند. و این، در حالی بود که از یک‌سو تلاش‌های شعاعیان مبنی بر تاسیس جبهه عام از همه مبارزان مسلح با استخوان‌بندی دو جریان مسلح فدائی و مجاهد جریان داشت و از سوی دیگر دیدگاه فدائیان مبتنی بر ارتقای همکاری‌های دو سازمان معتقد به مبارزه مسلحانه تا سطح ورود به ائتلاف جبهه‌ای با هم، زمینه عملی بالایی به خود گرفته بود. باز جای گفتن دارد که در پی بی‌پاسخ گذاشته‌شدن علاقمندی فدائیان برای تشکیل جبهه از سوی طرف مقابل بود که به‌تدریج یک رشته تردیدها پیرامون میزان حسن نیت مجاهدین برای پیش‌برد مناسبات در سطح بالا میان چریک‌های فدائی خلق شکل می‌گیرد و به سطح بدبینی زیاد فرا می‌روید. متقابلاً نیز، پاره‌ای سوءظن‌ها در مجاهدین نسبت به

فدائیان رو به رشد می‌گذارد و به صمیمیت در مناسبات لطمه می‌زند. این سوءنظرها در ادامه خود حتی به آن حد از انباشت می‌رسند که همین مذاکرات مد نظر این نوشتار را قسماً بدل به صحنه تهمت‌های درشت دو طرف علیه همدیگر می‌کند.

حمید اشرف در جایی از مجادله حاد بین طرفین، پرده از روی برداشت خودشان برمی‌دارد و مکنونات فدائیان را رک و رو راست اینگونه توضیح می‌دهد که: بعد از اواسط سال ۵۱ وقتی کادرهای سازمان دیدند مجاهدین به‌گونه "کاسب‌کارانه و هژمونی‌طلبانه" با آنان برخورد می‌کنند، این حس در آنها شکل گرفت که گویا مجاهدین بدشان هم نمی‌آید فدائیان تضعیف شوند و یا حتی از بین بروند! شهرام البته این اتهام سنگین را رد کرده و متقابلاً در جایی از صحبت‌هایش خاطرنشان می‌سازد که: رفتارهای شما هم، این ظن را در ما شکل داده بود که انگار درون شما جریانی سیستماتیک علیه مجاهدین وجود دارد و اکنون نیز کماکان فعال هست! همو در جای دیگری از چنین مجادلاتی، و این بار به‌همراه جواد قائدی فاش می‌کند که: حتی برای ما این سؤال پیش آمده که گویا فدائیان خلق از موضعی رقابت‌جویانه با سازمان مجاهدین خلق، چندان هم از تحولات ایدئولوژیک در آن راضی نیستند! اما حمید، بلافاصله با بی‌پایه اعلام داشتن هر دو این گمانه‌ها صریحاً آنها را رد می‌کند. لازم به یادآوری است که طرفین مباحثه، در ادامه گفتگوهای‌شان سعی می‌کنند با ابراز ناراحتی از وضع پیش آمده و نیز گهگاه اقدام به انتقاد از خود، تا حدودی از این بدگمانی‌های متقابل فاصله بگیرند. حتی شهرام در لحظات آخر این مذاکرات خاطرنشان می‌دارد که: "به‌هرحال از اینکه ما مارکسیست شدیم، {شما} بدتون نیامده و خب خوشحالید". گرچه حمید در این زمینه سکوت می‌کند ولی او نیز بر "سازنده" بودن این دور از گفتگوها تاکید دارد. با تمام اینها و علیرغم "سازنده" اعلام شدن این دور از مذاکرات دو سازمان توسط هر دو طرف، واقعیت اما اینست که فضای آلوده به تردید و ابهام مسلط بر مناسبات طرفین نمی‌توانست - و نتوانست هم - از سطح اندک تلطیف در روابط فیما بین فراتر رود.

در پی صحبت‌های این بخش از مذاکرات، حمید با اشاره به پیام‌های رد و بدل شده بین دو سازمان و نیز مقاله "دو یاوه به دو پاسخ" شعاعیان در همان زمان مد نظر شهرام، اصل مشکل در رابطه با جبهه را به مجاهدین نسبت می‌دهد و بر مردد بودن مجاهدین در این زمینه انگشت می‌گذارد. او با ارجاع به نامه رضا رضایی به فداییان که در آن گفته شده بود: "مسئله مقدم، اتحاد پیشتاز با توده اجتماعی‌اش است و نه اتحاد پیشتاز با پیشتاز" و همچنین نقل منتقدانه مطالبی از همین نامه، نظیر اینکه مارکسیست‌ها ابتدا می‌باید از خود در برابر مردم "اعاده حیثیت" کنند و حتی اشاره‌اش به توصیه‌هایی از سوی رضا رضایی خطاب به فدائیان مبنی بر لزوم استفاده از فلسفه علمی به‌جای "کمونیست" و "مارکسیست"، خطاب به طرف مذاکره خود متذکر می‌شود که: در آن زمان، شما آمادگی اتحاد نوع جبهه‌ای با ما را نداشته‌اید. او در ادامه، تحلیل‌وار این نتیجه را می‌گیرد که: علت نگرانی رهبری‌تان از تشکیل جبهه با ما مارکسیست‌ها، اساساً به بیم و هراس سازمان شما از بروز نارضایتی احتمالی در میان حامیان اجتماعی آن برمی‌گشت. شهرام اما با رد این گمان و تحلیل، متذکر می‌شود که شما می‌بایست منشأ نگرانی مرکزیت وقت مجاهدین را در ترس رهبری مذهبی آن از مارکسیست شدن خود اعضای مجاهدین بر متن و درون جبهه مشترک دو سازمان جستجو می‌کردید تا امروز متوجه بشوید که اگر هم امتناعی از سوی مجاهدین برای همکاری جبهه‌ای با شما وجود داشته است، صرفاً امری مربوط به گذشته بوده و نه که با لحظه حاضر مرتبط باشد.

جبهه یا وحدت؟

حمید اما در ادامه همین گفتگوها با انگشت گذاشتن بر تداوم کماکان محافظه‌کاری‌ها طی دو سال بعدتر میان مجاهدین حول مسئله جبهه، می‌گوید که با همه اینها ما حتی در بهار ۵۳ به رفیق نماینده شما (منظورش زنده یاد بهرام آرام بود) پیشنهاد تشکیل کمیته مشترک

برای تاسیس جبهه ضدامپریالیستی را دادیم و تاکید هم کردیم که چون "انتقادهای نه برای دور شدن از هم که برای نزدیک شدن است" پس درست و لازم است که انتقادهای متقابل موجود را بر زمینه همکاری‌ها و در کادر جبهه پیش برد. اما با اینهمه، باز دیدیم که موضوع از طرف شما بی‌پاسخ ماند. در مقابل این سخنان، نماینده مجاهدین مارکسیست متذکر می‌شود که این تغلل را، شما صرفاً ناشی از گرفتاری‌های مربوط به پروسه تحولات ایدئولوژیک در مجاهدین طی این دوره زمانی بدانید و نه مربوط به خود موضوع؛ دلیلش هم اینکه: حالا دیگر ما، همانگونه که در "بیانیه اعلام مواضع" آمده، پای مصمم تشکیل جبهه‌ایم و مشتاقانه چشم به راه پاسخ شما می‌یم به فراخوان داده شده توسط ما.

صحت که به اینجا می‌رسد شهرام بلافاصله و گلایه‌وار به گفته‌اش اینگونه اضافه می‌کند که: ولی، شما به‌جای استقبال از پیشنهاد ما و پاسخ مثبت به آن، رفتید و در سرمقاله نبرد خلق شماره ۶ تحت عنوان "شعارهای وحدت" و بی‌کمترین مشورت با ما، دفتراً موضوع وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها را جایگزین جبهه کرده و با این کارتان، به همه رفقای ما شوک وارد آوردید. حمید در پاسخ اما استدلال می‌آورد که حالا دیگر، هم آن شرایط قبلی عوض شده و هم، این شما بودید که بدون مشورت با ما به یک‌باره اقدام به بیرونی نمودن ایده و طرح جبهه در آن "بیانیه" کردید؛ طرحی که، ما پیرامون محتویاتش کم هم مسئله‌دار نیستیم. البته شهرام هم در جواب با نشان دادن واکنش بی‌درنگ، چنین خاطر نشان می‌سازد که: همانگونه که ما هم درباره طرح مبهم شما پیرامون "وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها" یک دنیا مسئله داریم!

نماینده مجاهدین مارکسیست تغییر ایدئولوژی داده، چنین ابراز می‌دارد که تشکیل جبهه، مقدم بر وحدت سازمانی است و جبهه، "گام اول" امر وحدت به شمار می‌رود؛ و مبتنی بر همین هم، تاکید می‌کند که وحدت حزبی، فقط بر بستر اتحاد می‌تواند فراهم آید و "در کادر جبهه

به دست خواهد آمد". حمید اما بر این نظر است که مناسبات دو سازمان با توجه به تغییر ایدئولوژی صورت گرفته در این بخش از مجاهدین و نیز اشتراک دو طرف بر سر مشی مسلحانه، منطقاً وارد فاز جدیدی شده و لذا، اشتراکات و اختلافات را می‌باید در سطح وحدت بررسی کرد. در تداوم این گفتگوها بر سر جبهه، نکته مهمی رونما می‌شود که از نقطه نظر درک تحولات فکری در حمید اشرف می‌باید بر آن مکتب خاص داشت. آنجایی که، شهرام با انگشت گذاشتن بر موضع حمید پیرامون جبهه، چنین خاطر نشان می‌دارد: پس با این حساب، شما نظری خلاف نظریه احمدزاده دارید، زیرا که او در جزوه "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" نشان داده بود مسئله مقدم، نه حزب بلکه جبهه است که می‌تواند بر زمینه مبارزه مسلحانه شکل بگیرد. و قابل تامل‌تر از چنین تعرضی از سوی شهرام اما، این نکته معنی‌دار است که حمید اشرف، این نتیجه‌گیری تئوریک نماینده مجاهدین مبنی بر تفاوت دیدگاه کنونی فدائیان با نظرات احمدزاده را نه تأیید می‌کند و نه رد! این سکوت آگاهانه هم در حالی است که او و بهروز کماکان و تا آخر بحث، مصرانه بر اولویت و تقدم وحدت (حزبی) مارکسیست‌های معتقد به مبارزه مسلحانه نسبت به تاسیس جبهه متشکل از نمایندگان طبقات پای می‌فشارند.

حمید در طول گفتگوهای آن روز مذاکرات، تا به آخر بر سر این می‌ایستد که در حال حاضر، جبهه همانا به اعتبار وحدت مارکسیست‌های معتقد به مبارزه مسلحانه است که می‌تواند به وجود بیاید. بر همین پایه هم است که او بر تقدم حزب مارکسیستی مسلح نسبت به جبهه سیاسی اصرار می‌ورزد. نماینده مجاهدین اما در عین ماندن بر موضع خود مبنی بر تشکیل جبهه، بر گفته اخیر حمید فقط در این جنبه و صرفاً هم بدینگونه صحه می‌گذارد که: "{این دیگر} معلوم است {که} ما، هم با مذهبی‌ها و هم سیاسی‌کارها، می‌باید از موضع قدرت وارد جبهه شویم". چنین تصریحی نیز برای این نتیجه‌گیری که: "قدرت ما در وحدت ماست". در اینجا بهروز ارمغانی وارد صحبت شده و جمع‌بست‌وار از طرف مذاکره می‌پرسد: "با این حساب، آیا می‌پذیرید

که {جبهه واحد توده‌ای، مرحله دوم اتحاد شماسست و اتحاد اولتان، {اتحاد} با ماست؟". شهرام اما، اول و دوم بودن را نمی‌پذیرد و صرفاً می‌گوید: "ما فقط می‌پذیریم که در {آن} جبهه، {با هم} یک سازمان واحد {باشیم}" و در واقع او با این جواب تصریح می‌دارد که موضوع وحدت، نافی موضوع جبهه نیست و لذا نمی‌تواند هم آن را از دستور کار خارج کند. بحث در اینجاست که برای چندمین بار گره می‌خورد و از رسیدن به نتیجه قطعی باز می‌ماند. بی‌نتیجه ماندنی که، در ادامه مباحث بارها تکرار می‌شود و از جمله آنجا و زمانی که، حمید از طرف مذاکره خود می‌پرسد: "بالاخره شعار ما برای وحدت را، اصولی می‌دانید یا نه؟" و شهرام در عوض، دست به گروکشی زده و می‌گوید: "ما {به آن معتقدیم، اما شما هم {متقابلاً} بگویید که موضع‌تان راجع به پیشنهاد ما برای جبهه چیست؟"! در اینجا حمید در راستای تفسیر این ابراز عقیده از طرف مقابل است که به این نتیجه استدلالی رسیده و می‌گوید که: در این صورت، "بپذیرید که وحدت حزبی، هم از نظر زمانی و هم تئوریک بر جبهه تقدم دارد" و بر گفته‌اش اضافه می‌کند که: "{بدینسان}، وحدت است که حدود جبهه و خطوط آنرا روشن خواهد کرد."

شهرام اما قانع به چنین گزاره‌ای نیست و همچنان مصرانه تاسیس جبهه و انجام وحدت را روندی توأمان ارزیابی می‌کند که در جریان آن، دومی می‌تواند و باید در دل اولی پیش برود. او بر همین پایه نیز است که بر رویکرد پیش به سوی تشکیل جبهه و هم‌زمان وحدت دو سازمان در درون آن پای فشرده و نتیجه می‌گیرد که بدین ترتیب: "مسئله وحدت دو سازمان موکول می‌شود به نظرات‌شان راجع به جبهه... که اگر به منطق جبهه برسیم، وحدت {هم} خود بخود حل است و اگر نرسیدیم... آمووق وحدت هم نمی‌کنیم." در اینجا ارمغانی با تحیر از ساده‌سازی امر وحدت حزبی توسط نماینده مجاهدین مارکسیست، از او چنین می‌پرسد: "یعنی شما {بین ما و خودتان} هیچ نقطه اختلافی نمی‌بینید برای وحدت؟" شهرام اما در پاسخ وارد یک بحث تفصیلی می‌شود تا اختلاف دو طرف را بار دیگر به پذیرش ضرورت جبهه منوط

کرده و آنگاه با ارجاع به تزه‌های رفیق احمدزاده، طرف مذاکره خود را به بیرون‌زدن از دایره اندیشه ناظر بر مفاد مانیفست "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" متهم می‌کند. مبنای این تعرض نظری او به حمید اشرف و بهروز ارمغانی هم در آنست که مسعود احمدزاده نوشته بود: "در جریان مبارزه پیشاهنگ در جلد انواع گروه‌ها، جبهه ضدامپریالیستی شکل می‌گیرد و در ادامه و در دل آن، {نیز} حزب پرولتاریا و آنهم به‌منظور تامین هژمونی پرولتاریا. جبهه، امری است مشخص و حال آنکه حزب، امری کلی". بحث طرفین، در این گره‌گاه بار دیگر قفل می‌شود و بی‌نتیجه می‌ماند.

درک از جبهه

در حین این بحث، نماینده مجاهدین با قبول اینکه "وجود دو تا سازمان مارکسیستی با خط مشی واحد اصلاً {امری} مسخره است" از حمید می‌پرسد که بالاخره در این میان با خرده‌بورژوازی چه می‌خواهید بکنید؟ اشرف هم جواب می‌دهد: "همکاری". او بلافاصله واکنش استنتاجی نشان داده و می‌گوید: "این که دیگر همان جبهه است". حمید اما با رد برداشت او که گویا "جبهه همان یک رشته توافقات است" پاسخ می‌دهد: "خیر! جبهه باید ارگان {به معنی سازمان و رهبری} داشته باشد".

بین طرفین بحثی هم درمی‌گیرد بر سر پروسه و پایه اجتماعی جبهه. حمید می‌اندیشد که: جریان‌های سیاسی تنها متعاقب حدی از تثبیت موقعیت خود در عقبه اجتماعی‌شان است که می‌توانند در زمینه موضوع جبهه، برآمد جدی داشته باشند. طرف مقابل بحث اما برعکس، توضیح می‌دهد که اتفاقاً امر تحقق پیوند میان جریان سیاسی با پایه اجتماعی آن، خود عملاً موکول است به تاسیس جبهه متشکل از پیشتازهای طبقات و مشخصاً منوط به بعد ورود انواع پیشتازان خلق در عرصه اقدام مشترک سیاسی با خصلت جبهه‌ای. او با اشاره به

نمادهای موجودی همچون حرکت زنده یاد دکتر هوشنگ اعظمی به پشتوانه "حمایت مردم لرستان"، ظرفیت مردمی حزب دمکرات کردستان ایران - با رهبری مستقر در عراق آن - که دارای نفوذ تاریخی میان کردهای کشور است، "جبهه‌التحریر الاحواز" در دفاع از حقوق اعراب ایرانی و نیز "سازمان آزادی بلوچستان" متکی بر ناراضی‌های در بلوچ‌های کشور، بروز تحرکاتی ترقی‌خواهانه میان ارتشیان در طرفداری از جنبش انقلابی مسلحانه و از جمله متجلی در پیوستن سرگردی از پادگان مراغه به سازمان مجاهدین، سر برآوردن چندین جریان مذهبی و چپ نظامی‌کار خارج از طیف فدائیان و مجاهدین و غیره، پیشنهاد ارتباط‌گیری با این جریان‌ها را می‌دهد و بر این می‌ایستد که: جبهه در واقع، چیزی نیست مگر ائتلاف سیاسی همین نیروها با جنبش انقلابی مسلحانه به محوریت و تحت رهبری فدائیان و مجاهدین. حمید اشرف اما بی‌آنکه صراحتاً به طرف مذاکره خود بگوید که ائتلاف‌های این چنینی از بالا را نوعی از فرمالیسم و نمایش سیاسی می‌داند، در واقع چنین باوری ندارد. او با روکردن این نکته که سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران پیشاپیش با اکثر همین جریان‌ها برشمرده شده ارتباط گرفته و نتیجتاً با آنها آشنایی دارد، این حکم را می‌دهد که: آنها، نه دارای ریشه اجتماعی هستند و نه اهل عمل انقلابی‌اند.

می‌توان دید که با آنکه نوع نگاه تقی شهرام به امر جبهه از نظر روشی، بازتر از حمید اشرف است و او این نکته را به‌درستی دریافته که امر تاسیس سازمانی جبهه همانا از کانال اقدام رهبران جریان‌های سیاسی اپوزیسیون برای شکل دادن به هماهنگی سیاسی میان آنها می‌تواند عملی شود و مذاکره و گفتگو، عاملی است مهم در شکل‌گیری جبهه و ائتلاف‌های سیاسی، در همان‌حال اما نمی‌توان بر یک رشته واقع‌بینی‌های حمید اشرف در ارزیابی سنجیده نیروهای عملاً موجود چشم بست. یعنی، در عین انتقاد به سخت‌گیری‌های حمید برای رفتن پای جبهه و اعتنای نا کافی وی به ضرورت ورود در مذاکرات سیاسی، به سادگی هم نمی‌توان از کنار درنگ ورزیدن‌های او به‌منظور احتراز از خیال‌پردازی‌های سیاسی گمراه‌کننده و همچنین

اجتناب جستن‌های او و سازمانش از ورود به اتحادهای صوری و در معرض باد، عبور کرد. این تامل‌های حمید، نشان دهنده جدیت سیاسی اوست و نیز مبین مسئولیت‌پذیری دارای نتایج عملی در پیش وی. ملاک برای حمید اشرف، همانا اصالت و رفتار عملی جریان‌های سیاسی است و تصادفی هم نیست که در این گفتگوها تأکید می‌دارد: "گفته‌ها مهم نیستند، عمل کرد است که تعیین کننده است." او، فقط هم همین را "لنینی" می‌داند و می‌گوید: "به گفته افراد، باید به اعتبار کردارشان بها داد." او جان‌مایه جبهه را عمل و عمل مشترک می‌فهمد، و اینکه، جبهه حین عمل است که سر برمی‌آورد و نه با رد و بدل شدن قول و قرارها در بالا. بنابراین ضعف نگاه او پیرامون اهمیت ابتکارات از بالا در رابطه با تشکیل جبهه، نباید بر قوت نگرش‌اش در تأکید بر شکل‌گیری جبهه از پایین سایه بیندازد.

جبهه: هدف، مثنی و رهبری آن

در همان حال بحث دیگری هم بین گفتگو کنندگان شکل می‌گیرد که جای درنگ دارد و آن، تأکیدات نماینده مجاهدین در موضوع رهبری است. او تاسیس جبهه و اعلام آنرا متاخر بر تحقق توافقات بین دو سازمان مجاهدین مارکسیست و چریک‌های فدائی خلق با همدیگر می‌داند و مشخصاً نیز به‌خاطر و به‌منظور حل و فصل پیشاپیش مسئله رهبری در جبهه‌ای که خواهان تاسیس آنست. به دیگر سخن، برای این نوع تفکر و باور، تشکیل جبهه و تداوم آن، مقدمتاً مشروط است به تامین و تضمین عملی رهبری خویش بر جبهه. حال اگر این نگاه با آن برخاً فرمالیسم در امر شکل‌دهی به جبهه سیاسی مورد اشاره در پاراگراف قبل ترکیب شود و مبتنی بر همین امتزاج، یک پرواز ده‌ساله تاریخی صورت بگیرد، آنگاه منطقاً دیگر نمی‌توان به همان کاریکاتور شورای مقاومت ملی در نیمه نخست دهه ۶۰ نرسید. نیز نمی‌شود که در وجود همین "شورا" شاهد مصداق‌یابی ایده تحمیل رهبری مطلق خود بر جبهه و نیز پیامد چنین تحمیلی، یعنی ناگزیری‌ها در امر

اخراج‌ها و تصفیه‌ها در "جبهه" نشد. هیچ نوع از "هژمونیسیم"، بدون پس‌زمینه و بی‌پیامد نیست.

در نگاه حمید اشرف به جبهه سیاسی، یک مبنای سیاسی صریح عمل می‌کند و آن، همانا وحدت است بر سر هدف و نیز اشتراک در مثنی سیاسی برای رسیدن به آن. بدون چنین وحدت و اشتراکی، نه خبری از نافذ بودن جبهه در بین خواهد بود و نه از امکان نایل آمدن به هدف. حمید اشرف اگر هم جوان‌تر از آن بوده که خود شخصاً تجربه جبهه ملی دوم را به‌طور مستقیم از سر بگذراند، اما شانس این را داشته است تا تحت آموزش‌های کسی چون بیژن جزنی - شخصیتی مبتکر در مبارزات جبهه ملی دوم و سوم - این تجربه را بیاموزد که جبهه، درست به همان میزان که می‌باید دربرگیرنده باشد، به همان اندازه هم نیازمند فاصله گرفتن است از گیج شدن و گنگ بودن در هدف سیاسی و روش عمومی مبارزه. او خوب فهمیده بود که جبهه فقط در شفافیت هدف و در فراگیری خط مثنی سیاسی است که می‌تواند گردونه جنبش عمومی را در دست گرفته و کارزار ملی را صحنه‌گردان شود. حمید، چنین آموزه‌ای را درست دریافته بود؛ مشکل در او اما آنجایی رخ می‌نمود که اصرار داشت آنرا به تمامی در ظرف جبهه‌ای با مثنی نظامی پیاده کند. گیر و گرفتاری او نه در کنار گذاشتن خودسرانه این یا آن نیرو و جریان از جبهه و نتیجتاً محدود کردن ناگزیر دامنه جبهه بوده است و نه که در اعمال خودسرانه رهبری سازمانش بر جبهه و در نتیجه راندن نیروها از خود، بلکه عملاً در تحمیل مثنی مسلحانه بود بر جبهه فراگیر خلقی. او خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته، سلاح را بر جبهه حقه می‌کرده و نه که برعکس، در این جهت بکوشد تا الزامات جبهه بر محدودیت سلاح مرجح دانسته شود و در عمل هم همین را مرعی بدارد. مشکل در این بود که او با نگاه مسلح به سلاح، دست به انتخاب می‌زده و مبتنی بر آن نیز این یا آن نیرو و جریان را درون جبهه جا می‌داد و یا که در بیرون از آن می‌گذاشت! اشرف در برابر جنبش، واقع‌بین‌تر و فروتن‌تر از اینها بوده که نخواهد بهره‌گیری از همه امکانات پی‌گیر و ناپی‌گیر و اصلی و فرعی در جنبش

را بپذیرد، گره کار او و سازمان وقت ما در آنجا سر برمی‌آورد که می‌خواستیم جبهه را بر بستر و حول مبارزه مسلحانه سامان داده و بر بنیان سلاح بپا کنیم! و معضل، چیزی نبود جز تاسیس جبهه حول مبارزه مسلحانه و با خصوصیت محوری بودن آن. تنگنای تاریخی حمید و بهروز و همه ما را، مشخصاً در این می‌باید جست و نه مثلاً در برخورد تنگ نظرانه نسبت به دیگر سهام‌داران جنبش عمومی وقت. بر پایه همین حقیقت تاریخی به وقوع پیوسته هم است که نگاه امروزین به روی‌کرد حمید اشرف در موضوع جبهه، موجب احترام به اوست و هم‌زمان دست‌مایه‌ای برای نقد نگرش وی!

کدام جبهه؟

موضوع بسیار مهم دیگر در بحث بر سر جبهه میان طرفین را، نوع و ترکیب جبهه تشکیل می‌داد. مجاهدین مارکسیست شده در "بیانیه اعلام مواضع" خود، از "تشکیل جبهه واحد توده‌ای" سخن گفته بودند که در آن، ترکیب جبهه را صفوف خلق می‌سازد و رهبری آن نیز بر عهده "طبقه پرولتاریا" از طریق اعمال هژمونی حزب این طبقه بر طیف جبهه. اما حمید اشرف و بهروز ارمغانی مرادشان از جبهه در این بحث، جبهه‌ای است ضدامپریالیست و ضدژیم، و از گفتار و استدلال‌هایشان در متن بحث نیز، چنین می‌توان استنتاج کرد که آنها ترکیب جبهه را خلقی می‌خواهند ولی خصلت‌بندی رهبری‌اش را به نتایج عینی روند مبارزه مسلحانه و حد و میزان شایستگی پيشاهنگ کمونیست در جنبش عمومی و ایفای نقش او در آن موکول می‌کنند. در عین حال اما، آنچه را که در این بحث و از سوی هیئت نمایندگی فدائیان خلق به‌کلی مسکوت می‌یابیم، همانا موضوع جبهه واحد ضددیکتاتوری است! در این واقعیت که حمید اشرف - و دقیقاً حمید این مقطع از بحث با مجاهدین خلق مارکسیست - امکان نداشت آخرین نوشته و در واقع به لحاظ سیاسی متکامل‌ترین مانیفست بیژن جزنی یعنی "نبرد علیه دیکتاتوری" را نخوانده باشد، کمترین تردیدی هم جایز

نیست. کاملاً قابل فهم است که این جزوه نمی‌توانسته دیرتر از زمستان ۱۳۵۳ دست رهبری سازمان قرار بگیرد. کما اینکه پس از ۸ تیر، مطابق گفته مجید عبدالرحیم‌پور، زنده یاد حسن فرجودی در مقام هماهنگ کننده روابط درون‌سازمانی، بعد مشورت با چند نفر از مسئولین تازه تعیین شده سازمان، این جزوه را که تا آن زمان در اختیار کل تشکیلات قرار نگرفته بود، در سطح همه اعضای سازمان توزیع می‌کند.

بر اساس چنین داده‌های تاریخی، می‌توان و می‌باید این سؤال را پیش کشید که آیا حمید اشرف، اصولاً مفاد و جوهر این خط استراتژیک جزئی را پذیرفته بود و فقط فرصت می‌جسته تا تزه‌های مطروحه در آن را طی یک روند مدیریت شده در سازمان جا بیندازد، یا که خود وی علیرغم پذیرش اتوریته نظری و سیاسی جزئی، هنوز هم ترمز مرکزی این نوشته را در خود هضم نکرده و نمی‌توانست به خود بقبولاند؟ آیا نمی‌شود تصور کرد که ذهن اشرف پیرامون مفاد این جزوه، درگیر این پرسش بوده که چگونه می‌توان هم جبهه ضددیکتاتوری را داشت و هم "محوری بودن مبارزه مسلحانه" را؟! و اصولاً آیا تناقض بین شعار عام و فراگیر ضد دیکتاتوری فردی شاه با مشی محوری بودن مبارزه مسلحانه، به خود بیژن برنمی‌گشت که در حمید تربیت شده‌اش جنبه باز هم مضاعف می‌یافت؟ چرا که بازخوانی مجدد "نبرد علیه دیکتاتوری" جزئی حین تدوین این نوشتار، مرا به این رساند که خود اثر نیز در استنتاج منطقی جبهه از این نبرد عمومی ساکت است و در آن از چیزی بیشتر از همسویی‌ها و همکاری‌ها سخن نمی‌رود و حرفی از جبهه ضددیکتاتوری در میان نیست. حال آنکه نتیجه منطقی ترمز مرکزی این اثر نمی‌توانسته جز جبهه ضددیکتاتوری چیز دیگری باشد، همانی که طی سال ۵۷ بطور عینی و در شکل غیرسازمانی تجلی یافت. با توجه به این واقعیت، پرسیدنی است که حمید اشرف‌ای که در این مقطع زمانی سرمست پیروزی ناشی از تثبیت "مرحله اول استراتژیک مبارزه مسلحانه" بود و نتیجه ظفرنمون مبارزه مسلحانه را با پوست و گوشت خویش در شکل‌گیری تشکل پیشاهنگ در قامت سازمان حس

می‌کرد، چطور می‌توانست به ایده جبهه عمومی ضد دیکتاتوری نزدیک شود که در آن، مسلماً سلاح نمی‌بایست و نمی‌توانست محور باشد؟ آیا حمید اشرف چونان رهبری عمل‌گرا و نفر اول تعیین‌کننده حیات و عمل سازمان آن مقطع که محوریت مبارزه مسلحانه برایش مطلقیت نظری و سیاسی در مشی داشت، منطقاً می‌توانست با چنین تفکر و باوری جبهه ضد دیکتاتوری فردی شاه را در کانون مشی سیاسی سازمان قرار دهد؟ این پرسش‌ها، البته دفن در گورستان تاریخ‌اند و طبعاً هم نه ترسیم‌کننده آن سیری که طی شد. قدر مسلم اما اینست که حمید چه در این مذاکرات و چه تا زمان مرگش، در باره شعار مرکزی نبرد عمومی علیه دیکتاتوری فردی ساکت ماند. سکوتی پرمعنی و بس پرسش‌برانگیز!

اینهاست چکیده و خطوط کلی گفتگوهای مبحث جبهه، که البته بارها و در جاهای دیگری از این مذاکرات تکرار می‌شوند و طرفین همدیگر را به کرات متهم به کم‌کاری در موضوع جبهه و نقض عهد در زمینه همکاری‌ها می‌کنند. واقعیت امر اما اینست که در نهایت مذاکرات، چیز چندان مشخص و دندان‌گیری در موضوع جبهه حاصل نمی‌شود مگر صرف اعلام مثبت بودن این دور از گفتگوها توسط دو طرف مذاکره در مقایسه با سه دور پیشین آن که در بهار، تابستان و پاییز همان سال ۱۳۵۴ صورت گرفته بود. تنها توافق بین آنها در این مذاکرات "سازنده"، طرح نیم‌بند و غیرشفاف انتشار نشریه مشترک است که در فصل مربوط به مذاکرات حول وحدت پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

فصل سه

پیرامون وحدت چپ انقلابی

به سختی می‌توان در این گفتگوها مباحث مربوط به جبهه را از بحث درباره وحدت تفکیک کرد. به‌همین خاطر هم وقتی طرفین در پی مذاکراتی نفس‌گیر حول جبهه، بر گفت و شنید درباره وحدت متمرکز می‌شوند، می‌بینیم که از یک‌سو پیشاپیش برخی از مسایل مربوط به وحدت در متن بحث جبهه طرح شده‌اند و از سوی دیگر بر بستر گفتگو پیرامون وحدت، گریزهای دگرباره به موضوع جبهه زده می‌شود. با اینهمه اما، لازم بود که مبحث وحدت، فصلی مستقل در این نوشتار باشد. اصولاً تأکیدات طرفین پیرامون اولویت وحدت و جبهه نه فقط با همدیگر تفاوت می‌کرد، بلکه موضوع وحدت نیز به‌خاطر اینکه ارزیابی‌های طرفین نسبت به یکدیگر جای حرف بسیار داشت، با گنگی بسیار همراه بود! به‌همین دلیل هم حتی در پایان این مباحث که طرفین بالاخره و صرفاً بر سر انتشار نشریه مشترک به توافق می‌رسند، این نکته هنوز مبهم می‌ماند که آیا نشریه اساساً در خدمت رسیدن به اتحاد جبهه‌ای است یا تحقق وحدت، یا که فعلاً هیچکدام از این‌دو و صرفاً و فقط ابزاری برای تأمین تفاهم و تجانس عالی بین کادرهای دو طرف؟ واقعیت اینست که حمید اشرف و رهبری سازمان انتظار و امیدی برای نیل به وحدت با سازمان مجاهدین مارکسیست را نداشتند و در پیش خود فقط روی جناحی یا عناصری از آنها برای وحدت حساب باز کرده بودند.

وحدت بر چه اساس؟

تامل برانگیزترین نکته در این رابطه، وجود دو نوع مواجهه با وحدت است. یکی به تمامی کلی‌نگر و ایدئولوژیک‌محور از سوی مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده، و دیگری عموماً مورد سنج مشخص از طرف فدائیان. مورد سنج نیز در این معنی که معلوم شود مواضع عقیدتی طرفین نسبت به امور مشخص و مطرح کدام‌هایند؟ جالب است که در همین رابطه حمید به طرف مذاکره‌اش نسبت این را می‌دهد که آنها برآند تا سهل‌انگازانه با مبنا قرار دادن کلیات م. ل. به عنوان مبنای وحدت، از این کلیات قطعیت‌یابی وحدت را نتیجه بگیرند و از این مهم غافل بمانند که مبنای وحدت، مقدمتاً پراتیک مشترک است و نه ایدئولوژی؛ و دست‌کم، نه که برداشت غیرمشخص از موضوعات عقیدتی و روشی. حمید تجمع ایدئولوژیک را غیرعملی می‌داند، چرا که در اصل، جمع‌ناپذیر و جمع‌نشده است! به‌همین دلیل هم خطاب به شهرام چنین استدلال می‌کند: روی‌کرد ایدئولوژی‌محور در اساس خود، روی‌کردی "ضد وحدت" است زیرا نه جمع‌کننده انقلابیون در عرصه پراتیک، بلکه صرفاً در پی تجمیع متوهمانه هم‌ایدئولوژی‌ها با یکدیگر است.

بحث وحدت در ابتدا از صحبت پراکنده روی یک رشته مسایل نظری و دیدگاهی آغاز می‌شود که من ترجیح داده‌ام اهم آنها را در فصل مربوط به تفاوت نظرات دیدگاهی بیاورم و با موکول کردن جملگی‌شان به فصل آخر این نوشتار، در این فصل تنها بر روی‌کرد و نگاه طرفین به امر وحدت و تداوم بحث آنها در همین راستا بمانم. در این میان اما، لازم دیده‌ام که پرداختن به درک طرفین از مشی مسلحانه را در همین فصل بگنجانم تا بتوان بحث وحدت را در کادر پراتیک پی گرفت. نماینده مجاهدین مارکسیست در جایی از سخنانش، پیشنهاد عملیات مشترک نظامی را می‌دهد که حمید یادآور می‌شود: اول باید دید در فهم از مبارزه مسلحانه، چه اندازه با هم اشتراک نظر داریم که در همین رابطه هم دیالوگ شنیدنی و جالبی بین آنها صورت می‌گیرد.

حمید به مخاطب خود می‌گوید: شما با انجام عملیات نظامی چون ترور طاهری، شعبان بی‌مخ و بانک عمران، تاثیراتش را بر روی خرده‌بورژوازی در نظر داشته‌اید. هر دو مخاطب حمید اما واکنش نشان داده و می‌گویند که بانک عمران متعلق به شاه است و تعرض به آن، ضربه علیه بورژوازی بزرگ را در نظر داشت. حمید می‌گوید: آری، اما با نتیجه تاثیر بر روی خرده‌بورژوازی و نه پرولتاریا! و بعد هم در ادامه و مرتبط با تبیین عملیات فدائیان توضیح می‌دهد که: "ما عملی انجام می‌دهیم که پرولتاریا بتواند آن را حس کند" و در تفهیم همین "حس" است که می‌افزاید: "در واقع، این حس {روانشناسی اجتماعی} در خود شماست که شما را به‌گونه حسی به این یا آن انتخاب وا می‌دارد".

در طی این نیمه‌مجادله، نکته دیگری هم پیش می‌آید که در آن شهرام می‌گوید: فدائیان در سمت تجمیع کمونیست‌ها "می‌بایست پرولتریزه شدن مجاهدین را می‌فهمیدند و وظایف خود در این زمینه را ایفا می‌کردند". او و قاندری در جهت اثبات دعاوی خود با تاکید بر وجود نشانه‌های زیاد در این رابطه، بر ممکن و لازم بودن اقسام ابتکارات از سوی فدائیان انگشت می‌گذارند که بزعم آنان اگر عملی نشدند، ناشی از قصور چریک‌ها و به تقصیر آنها بوده است. حمید اما این اتهام را نمی‌پذیرد و از آنها دلیل می‌خواهد تا توضیح دهند که: "{ما} از کجا باید می‌فهمیدیم چنین تحولی {در سازمان شما} در جریان است، وقتی خود شما ما را در جریان نمی‌گذاشتید". بحث اما نهایتاً به اینجا می‌رسد که نماینده مجاهدین بگوید: "شما بمثابه مارکسیست می‌باید از پولاریزاسیون طبقاتی جامعه می‌فهمیدید که خرده‌بورژوازی ناگزیر از پرولتریزه شدن است. {ضمن اینکه} نوع مطالعات و جزوات ما هم بیانگر چرخش ما به کمونیسم بود". حمید با عنوان کردن اینکه امر پولاریزه شدن طبقاتی می‌تواند خود را در شدیدتر شدن وجه مارکسیستی یک جریان التقاطی هم نشان دهد و با اتکا بر این تر که مابه‌ازای عینی آن را هم در تحت فشار بودن خرده‌بورژوازی سنتی توسط بورژوازی بزرگ باید دید، این نتیجه را می‌گیرد که از نظر فدائیان: "شما نماینده فکر خرده‌بورژوازی سنتی بودید". شهرام ولی معترضانه،

با رد چنین انتسابی در حق خودشان، نمایندگی واقعی خرده‌بورژوازی سنتی را در گروه‌هایی چون "مهدویون" آدرس می‌دهد و بر لزوم دیده شدن‌شان بمثابه نیروی تازه نفس کمونیستی از سوی فدائیان تاکید می‌گذارد. حمید می‌گوید: "البته این را {قبول دارم {که} شما چند پله کمّی بالاتر بودید". طرف مقابل ولی، با ابراز واکنش سریع نسبت به چنین قضاوتی می‌گوید: "نه، ما {یا آنها} تفاوت کیفی داشتیم". حمید سرانجام، بحث را اینگونه فیصله می‌دهد که: خرده‌بورژوازی سنتی در قرن بیستم و "در عهد رواج انقلابات پرولتاریایی" می‌باید هم خود را در همین تفکر التقاطی نشان دهد که نشان هم داده است.

این فقره و دیگر موارد گفتگوی نظری بر متن مذاکرات حول وحدت که در اساس خود متوجه اینست که چه کسانی و بر چه مبنایی می‌توانند با هم وحدت کمونیستی کنند، در مجموع خود نشانگر دو برخورد با امر وحدت بوده است. یک نگاه از این مواجهه که به مجاهدین مارکسیست برمی‌گشت، شرط مارکسیست - لنینیست بودن و اعتقاد به مشی مسلحانه را برای وحدت تشکیلاتی کافی می‌دانست، حال آنکه نگرشی دیگر - نگرش فدائیان - علاوه بر اینها، بر نوع درک مشخص از مارکسیسم - لنینیسم در رابطه با واقعیت‌های مطرح در زمان و مکان و مشخصاً باور به مبارزه مسلحانه آنهم از منظر طبقاتی "پرولتری" تاکید داشته و متاثر از اینها نیز قایل به لزوم نوعی از روند تجانس عالی ناظر بر مباحث بین طرفین بوده است. واقعیت‌های زندگی در جریان تحولات سال‌های بعدی نشان داد که دو طرف مذاکرات اسفند ماه سال ۵۴، نه بر ریل وحدت، که تقریباً در اکثر زمینه‌ها و جهات، بر دو ریل متضاد طی طریق کردند. به دیگر سخن، نیت برای وحدت تا زمانی که نتواند انطباق آرزو بر واقعیات لازم جهت تحقق وحدت را فراهم بیاورد، امکان فرارویدن به واقعیت عینی را هم نخواهد داشت.

تحقق وحدت از بالا یا با تکیه بر بدنه؟

در آیینة این گفتگوها، صرف‌نظر از موضوعات مضمونی، نگاه‌های دو طرف بر سر نحوه وحدت هم نشان از تفاوت‌های جدی نسبت به یکدیگر دارد. در واقع، حمید اشرف و بهروز ارمغانی با نظر داشتن به اهمیت تامین احساس یگانگی دو سازمان طی یک پروسه در سطح اعضای آنها، امر مدیریت مشترک روند را هم، در خدمت تحقق این نوع از یگانگی می‌خواهند. طرف دیگر ولی، تحقق وحدت را پیش از همه در تشکیل کمیته مشترک بین دو رهبری می‌جوید. این روی‌کردهای متمایز را، بویژه در رابطه با ضوابط نشریه است که بهتر می‌توان دید و پی گرفت. اما مقدمتاً جا دارد که پیش از پرداختن به بحث نشریه، به یک موضوع دیگر هم اشاره کرد که در فهم حس متقابل طرفین از همدیگر در رابطه با امر وحدت دارای اهمیت ویژه‌ای است. از گلاپه‌های رد و بدل شده بین آنان، این مستفاد می‌شود که مجاهدین مارکسیست از نحوه "تعلل" فدائیان در زمینه نزدیکی بیشتر دو سازمان و برخورد "غیر صریح" آنان با راه افتادن نشریه مشترک به این نتیجه رسیده‌اند که گویا آنها در فکر جذب بقیه به درون سازمان خودشان هستند و وحدت برایشان، همان عضوگیری دیگران در دل سازمان چریک‌های فدایی خلق است. نماینده مجاهدین در پی این اصرار که اول باید یقین حاصل شود که اصلاً امر "وحدت به مثابه مسئله جنبش" برای هر دو طرف "اهمیت" همسان دارد یا نه و آیا هر دو آنان در این رابطه عملاً بطور یکسان "جدی" هستند و نیز اینکه، اصولاً میان آنان اشتراک برداشت از چنین "اراده"‌ای تامین است یا خیر، نگرانی خودش از تصور طرف مقابل از وحدت را در قالب این سؤال بیان می‌دارد که نکند همچون فکری در میان است که: "خب ما به اندازه کافی قوی هستیم... سازمان می‌تواند رشد کند... و برسد به آنجایی که حزب تشکیل دهد... نیروهای جنبش را سمت بدهد و {آنها را} جلب {خود} کند؟! حمید با مردود اعلام کردن وجود چنین نظریه‌ای در اندیشه فدائیان مبنی بر وحدت از طریق انبساط یک سازمان، می‌گوید که: "مسئله ما این نیست که یک سازمان رشد می‌کند و به اینجا می‌رسد،

مسئله ما این هست که جریان جنبش به شکل آکتیو پیش برود... اختلافات و خطوط فاصل روشن شود و در جاهایی که تضاد وجود دارد مبارزه بشود... هیچ چیزی پنهان نماند... و نقطه نظرات درست، {بتوانند} خود را اثبات کنند. "شهرام می‌گوید: "اینها همه درست‌اند، ولی کلی هستند". تاکید حمید اما اینست که امر مشخص، اتفاقاً درست همین است.

وحدت و مثنی سیاسی

در جریان بحث بر سر جبهه و وحدت - آنجایی که این دو موضوع در گفتگوهای طرفین به هم گره می‌خورند - علت پیدایی و آینده جریان‌های چپ سیاسی‌کار و نیز چگونگی برخورد دو سازمان معتقد به مبارزه مسلحانه با آنها هم به میان می‌آید که مکتب بر دیالوگ گفتگوکنندگان در این زمینه، از نقطه نظر تعیین زاویه و فهم سطح نگاه طرفین مذاکره کننده به هر دو پدیده‌ی هم وحدت و هم جبهه مفید است. شهرام با جدی تلقی کردن پیدایی و رشد چنین گروه‌هایی نتیجه می‌گیرد که می‌باید با اینها مرتبط شد و از طریق جذبشان به درون جبهه و در کادر جبهه، به برخورد فکری و سیاسی با آنها پرداخت. حمید اما معتقد است که اینها آینده‌ای ندارند، چون یا بعد مدتی سرخورده می‌شوند و یا که توسط پلیس دستگیر شده و رو به تلاشی می‌گذارند. او مسئله اصلی را، همانا آبشخور نظری اینها می‌داند که از دو کانال تبلیغ و ترویج حزب توده از یک‌سو و جریان‌های "پروچینی" از سوی دیگر به آنها غذای فکری می‌رسد. لذا طی دو نوبت، از طرف مذاکره خود می‌پرسد: "مگر {شما} جریانی از این قبیل را هم سراغ دارید که توانسته باشد رشد کرده و باقی بماند و منشاء اثر شود؟" بعدش هم از این سئوال خودش نتیجه می‌گیرد که پس باید سراغ سرمنشاء موضوع و هدر دهنده انرژی جنبش رفت که عبارتست از دو اپورتونیسم حزب توده و "پروچینی"ها و لذا لازم است که اصل را بر مبارزه ایدئولوژیک جدی با آنها قرار داد. شهرام اما، معترض به اتخاذ

چنین رویه‌ای که آنرا دور زدن واقعیت گروه‌هایی از این‌دست ارزیابی می‌کند، نحوه برخورد حمید با آنها را، در عمل به امان خدا ول کردن و نیز گرفتارشدن‌شان به دست پلیس می‌داند و اشاره می‌دارد که چنین روی‌کردی در قبال امکانات صنفی - سیاسی، حتی با مفاد نظرات بیژن جزنی در جزوه "مبارزه مسلحانه چگونه توده‌ای می‌شود" هم منافات دارد. حمید این را رد می‌کند و می‌گوید: "نه، این {با آن یکی} فرق دارد. {اگر} در آنجا بر شرط محوری بودن مبارزه مسلحانه تاکید شده" اما "این یکی {از جنس} خود بخودی است". او به این توضیحات ضمناً اضافه می‌کند که: "اقدامات کارگری ما در زمینه شرکت در مبارزه اقتصادی، می‌خواهد در خدمت محور مسلحانه باشد. {در حالیکه} این نوع از گروه‌ها، ذهن کارگران را نسبت به جنبش مسلحانه مخدوش می‌کنند و البته خطشان را هم از همین اپورتونیست‌های خارج‌کشوری می‌گیرند". طرف گفتگو از او می‌پرسد: "مگر رابطه ما با این حرکات خود بخودی و فعالیت کارگری، فقط باید از این زاویه باشد؟" که پاسخ حمید به او چنین می‌شود: "در هر رابطه مشخص، باید مشخص برخورد کرد!" شهرام اما با ارزیابی جواب او بمثابه نوعی گریز از استنتاج نظری از واقعیت‌ها، معترضانه چنین تصریح می‌دارد: اما رفیق، تو از مشخص‌ها بالاخره "باید یک جمع‌بندی عمومی در بیاری"؛ که واکنش حمید به این تذکر متدیک فقط این می‌شود که: "چنین جمع‌بندی‌هایی از قبل انجام پذیرفته‌اند. او در ابرام این حکم خود، تصدیق و تایید "جمع‌بندی از تجارب" قبلاً صورت گرفته را کافی دانسته و بحث را هم با استناد به چنین "تاییدیه‌ای" قطع می‌کند. قطع کردنی که، ریشه در تناقضات او در رابطه بین عملیات نمونه خلقی مسلحانه با کار توده‌ای داشت.

در ادامه همین بحث، حمید از طرف صحبت خود می‌پرسد: آیا برای شما این هم اهمیت دارد که بدانید چنین گروه‌هایی تحت تاثیر چه دیدگاه‌هایی به وجود می‌آیند؟ و در پاسخ می‌شنود که: "{این را} قبول دارم که در نهایت، به‌طرف همان‌هایی می‌روند که تو می‌گویی". حمید می‌گوید: "نه، مسئله نه نهایت‌شان، که پیدایش آنهاست". اینجا دیگر

شهرام چنین تئوریزه می‌کند که: "اینها همان اکونومیسمی است که عافیت‌طلبی قشر آریستوکراتیک و بورژوازی کارگران را پاسخ می‌دهد" و در ادامه هم می‌افزاید که: اما جنبه ضدبورژوازی و در نتیجه ضدرژیمی را باید در این پدیده دید و با همین وجوه آن رابطه برقرار کرد و با بیدار کردن عناصر سالم‌شان از خواب، کوشید تا جذب مبارزه مسلحانه شوند. حمید لزوم برقراری رابطه با آنها و تشکیل جلسه بحث با آنان را لازم و درست می‌داند ولی فقط به اتکا و بر بستر یک مبارزه ایدئولوژیک عمومی با منابع تغذیه فکری آنها. همین‌جاست که نماینده مجاهدین مارکسیست بار دیگر بحث را به مناسبات در کادر جبهه واحد می‌کشد و می‌پرسد: "چرا نباید همین رابطه را وسعت داد و آن را در کادر کامل‌تر جبهه پیش برد و حتی مطابق تاکیدات شما، با گذاشتن یک سری ضوابط برای آن؟" حمید اما در پاسخ به این پرسش، شرط وجود توافقات مشخص را پیش می‌کشد و می‌گوید: "{البته} اگر چنین چارچوب کامل‌تری وجود داشته باشد و خطوطش هم مشخص باشد". و تا در پاسخ او، مخاطب‌اش بلافاصله پیشنهاد می‌دهد که: "{با} همین خطوطی که ما گفتیم"، حمید اما با نشان دادن واکنشی بی‌درنگ در برابر او می‌گوید: "خیر! اینها هنوز نامشخص‌اند".

در اینجا است که بهروز وارد صحبت شده و مبتنی بر روش جا افتاده در جنبش چریکی، یعنی تفکیک عناصر انقلابی از اپورتونیست‌ها، این توضیح را می‌دهد که: بین بدنه این نوع گروه‌ها و رهبری‌شان باید فرق گذاشت و در جهت اثبات حرف خود، استدلال می‌آورد که: رهبری آنها با همان مراکز اصلی فکری‌شان گره خورده است و لذا، موضوع‌شان با تمایلات بدنه فرق می‌کند و به امر کلی مبارزه ایدئولوژیک مربوط می‌شود، حال آنکه از بدنه‌شان می‌توان برای مبارزه مسلحانه جذب نیرو کرد که امری است مشخص. شهرام با تایید حرف‌های بهروز، و بعد این نتیجه‌گیری که: "پس ما در محتوی هم‌نظریم"، دوباره تمرکز طرفین بر موضوع جبهه را پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید: "{پس} می‌ماند شکل سازمانی این روابط که ما جبهه را پیشنهاد داریم. در جبهه هم {البته} خط فاصله‌مان را روشن می‌کنیم که اگر {رهبران} قبول نکردند

{آنها} را بیرون می‌اندازیم!" و اضافه می‌کند: از همین طریق هم است که "به‌خاطر تامین امکانات برای تماس با همه افراد این گروه‌ها، می‌توان به‌جای تماس محدود با چند نفر رهبری آنها که معلوم هم نیست همه حرف‌های ما را به پایین منتقل کنند، با همه افرادشان در تماس باشیم و جذبشان کنیم." حمید از او می‌پرسد: "شما این فاصله {مشی سیاسی} خود با آنها را قبل از تشکیل جبهه روشن می‌کنید یا {که} بعدش؟" او در جواب می‌گوید: "از قبل" که بهروز اینجا بلافاصله از او توضیح می‌خواهد تا روشن بدارد که با این حساب: آیا از "اول با همان آریستوکراسی کارگری بالای آنها، مرزبندی می‌کنید یا نه؟!" نماینده مجاهدین در پاسخ می‌گوید: "این دیگر مسئله‌ای است {موردی} و {با آن} مشخص باید برخورد کرد". بهروز هم می‌گوید: "و این، همان تحلیل مشخص از گروه‌های مشخص است که ما هم همین را می‌گوییم." شهرام در جواب سؤال دیگر بهروز که پرسیده بود: "اگر آنها اعتقاد شما را فهمیدند و گذاشتند و {از جبهه} بیرون رفتند چه؟" پاسخ می‌دهد که: "به آنها می‌گوییم این دیگر خیانت است" بهروز هم به طنز می‌گوید: "این را که همیشه می‌توان گفت!"

وحدت را از کجا باید شروع کرد؟

بعدها همه این رد و بدل شدن‌ها، مجاهدین مارکسیست را باز کماکان مصر بر شکل دادن سازمان جبهه می‌یابیم و پابرجا بر این اظهار نظر در دفاع از جبهه که مطابق فرمولبندی شهرام می‌توان از طریق آن "برخلاف فحش دادن‌های خارج کشوری به همدیگر، مبارزه ایدئولوژیک سالمی را پیش برد". او به این گفته خود چنین اضافه می‌کند که: "ما می‌گوییم یک زمینه مشخص بگذاریم تا {با همدیگر موضوع} "چه باید کرد؟" را بحث کنیم". حمید ولی با تصریح اینکه از نظر فداییان "زمینه مشخص"، همان مبارزه ایدئولوژیک در سطح "اجتماع" است، صحبت در این بخش از مذاکرات را با این تکمله پایان می‌برد که فداییان برآند

تا؛ باعناصر صادق این گروه‌ها رابطه مشخص برقرار نمود، اما امر "چه باید کرد؟" را در سطح جامعه پیش برد.

بحث که به اینجا می‌رسد حمید حرف اصلی فداییان را چنین بر زبان می‌آورد: "ما مسایلی {در رابطه با شما} داشتیم... که {ابتدا آنها} باید به بحث کتبی گذاشته شوند" و سپس هم به گفته‌اش این را اضافه می‌کند که: "بهترین شکل هم، همان نشریه بحث است که موضوع {ها} را در سطح رفقای سازمان‌ها به بحث بگذاریم و {آنها را} حلش کنیم... {و بدین ترتیب است که} زمینه را واسه وحدت ساخته‌ایم". در پی این دیالوگ سمت دهنده به بحث است که برای مجاهدین مارکسیست دو نکته قطعی می‌شود. یک اینکه، فداییان ضمن رد کردن تشکیل جبهه در آن مقطع، وحدت فداییان و مجاهدین مارکسیست با هم را نیز در بهترین حالت در چشم‌انداز نزدیک نمی‌بینند و آن را به حل "مسایلی" مشروط می‌کنند که کم هم نیستند. دو اینکه، چون موضوع وحدت دو جریان تابع حل مسئله نشریه مشترک است، پس باید بر آن متمرکز شد. در واقع، آنها لب کلام را از حمید این چنین شنیده‌اند: "رفیق! مسایل ایدئولوژیک نمی‌شود در سطح کمیته‌ها حل شود، باید در سطح توده‌ها حل بشود" و نیز اینکه: چون مباحث ایدئولوژیک باید آزاد باشند "پیشنهاد ما بحث آزاد بود که شما گفتید لیبرالیه". و بدین‌سان، بحث به سمت نشریه مشترک کانالیزه می‌شود و بر آن متمرکز می‌گردد.

نشریه مشترک با کدام ضوابط؟

بحث نشریه البته مسبوق به سابقه بوده چرا که در دو دیدار تابستان و پاییز طرفین با همدیگر، که با ترکیب حمید اشرف و بهروز ارمغانی از فدائیان و هیئت مرکب از بهرام آرام و قائدی از طرف مجاهدین مارکسیست برگزار شده بود، طرفین مذاکره صحبت‌های اولیه‌ای حول آن داشته و در همین زمینه مباحثاتی را نیز چه طی دو نشست و چه

از طریق نامه‌نگاری‌های پسامذاکره با یکدیگر انجام داده بودند. با اینهمه اما هنوز هم نمی‌شد که از رسیدن طرفین به تفاهم بر سر ضوابط نشریه مشترک، چه در مذاکرات و چه در نامه‌های مربوطه بعدی سخنی در میان باشد. در همین رابطه است که شهرام در فایل صوتی شماره ۱۱ از گفتگوها، ضمن انتقاد به طرف مقابل به‌خاطر "جلوگیری" فدائیان از راه افتادن "نشریه مشترک" مورد توافق طرفین در نشست "آذر ماه ۱۳۵۴"، با پیش کشیدن قول و قرارها بر سر "نشریه مشترک" و نیز ضرورت اجرایی کردن توافق قبلی، بر تشکیل کمیته مشترک نشریه می‌ایستد. حمید ابتدا به فضای "غیرسازنده" جلسه پیشین و مفاد غیردوستانه نامه‌های بعدی رد و بدل شده اشاره می‌کند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که: صحبت از کمیته مشترک در چنان فضا و شرایطی "تعلیق به محال" بود. تنها بعدِ حدی از جاری شدن مجادله بین طرفین و متهم کردن‌های همدیگر است که نماینده مجاهدین می‌گوید: ما البته درون خودمان به نحوه برخورد رفقایمان در نشست مشترک انتقاد کرده‌ایم و از شما هم انتظار طرح انتقادات صریح را داشته‌ایم. حمید تصدیق می‌کند که: فضای جلسه حاضر، برعکس آن یکی‌ها، "مثبت و سازنده" است و بعد هم خاطر نشان می‌سازد که: حالا منتظر شنیدن پیشنهادها می‌باشیم. اما وقتی که شهرام با ابراز نوعی از یاس در رسیدن به توافق از حمید می‌پرسد: "آخر چه فایده‌ای دارد که همین‌جوری حرف بزنیم؟!" حمید با نرم‌خویی آنها را دعوت به ارایه پیشنهاد مشخص می‌کند و به آنان امیدواری می‌دهد که شاید از طریق جزییات مشخص، بهتر بتوان به وجوه مشترک رسید.

پیشنهاد مجاهدین این می‌شود که کمیته مشترکی از دو سازمان برای اداره نشریه مشترک و با حق تصمیم‌گیری بر سر تعیین موضوعات بحث و پذیرش یا عدم پذیرش مقالات رسیده - و در واقع نوعی سردبیری مشترک - تشکیل گردد و هر چیزی که توسط این کمیته تایید شد، در نشریه مشترک نشر بیاید. هیئت نمایندگی فدائیان اما لزوم چنین کمیته‌ای را در شرایط وجود و عاملیت رهبری دو سازمان، هم زاید می‌داند و هم که ناقض حق آزادی اعضای دو سازمان برای طرح

پرسش‌های‌شان از سازمان دیگر و محدود کردن نقد مواضع و دیدگاه‌های آن. نظر حمید و بهروز، جمع‌آوری و بررسی نوشتجات اعضای هر سازمان است توسط خود رهبری آن و سپس توزیع همین نوشتجات در سطح هر دو تشکیلات بی هیچ ممانعتی. شهرام در رابطه با مقالات رسیده، مکانیسم کمیته مشترک را به مراتب دمکراتیک‌تر می‌داند تا اخذ تصمیم مستقل در هر سازمان و لذا با تاکید بر اینکه: "ما می‌گوییم کنترل مشترک"، از طرف مذاکره‌اش می‌پرسد: "{حالا} این محدود کننده‌تر است یا فیلتر مستقل سازمانی {پیشنهادی شما}؟" حمید جواب می‌دهد: "کنترل مشترک. چون می‌تواند جلو بعضی از مقالات را بگیرد" و اضافه می‌کند که: به این دلیل هم محدود کننده‌تر است که در کمیته مشترک "پذیرش هر مقاله {طبعاً} به توافق اثباتی طرفین نیاز دارد". چنین چیزی از دید او، نمی‌توانسته جز اعمال محدودیت بیشتر بر طرح نظرات، چیز دیگری از آب درآید. نماینده مجاهدین اما اعتراض می‌کند که: "شما از یک طرف بر آزادی نظر هستید و از طرف دیگر کنترل، {آیا می‌توانید بگویید که} این چه نوع آزاد بودن مباحث است؟" در اینجا بهروز تناقض مطرح از سوی شهرام را چنین تفسیر می‌کند: "ما در جلسه پیش هم گفتیم وقتی که نوشته‌ای از طرف یک سازمان مجاز دانسته می‌شود، دیگر باید به چاپ برسد" و حمید گفته رفیق خود را با این نکته تکمیل می‌کند که: ما البته بخشنامه کرده‌ایم که نوشتجات نباید "افشاگرایانه" و "تحقیر کننده" و "توهین‌آمیز" باشند بلکه می‌باید شکل "سئوالی" و "استدلالی" به خود بگیرند. نماینده مجاهدین بلافاصله نفس صدور چنین بخشنامه‌ای را در "تناقض" با "آزادی بحث" تلقی می‌کند و همین را به رخ طرف مقابل می‌کشد و می‌گوید که: پس شما در عمل به این رسیده‌اید که میزانی از کنترل لازم است، منتهی فقط از کانال رهبریتان بر سازمان خودتان. حمید متذکر می‌شود: ما از اول هم بر این باور بوده‌ایم و اگر نتوانسته‌ایم مقصودمان را به شما برسانیم از خودمان انتقاد می‌کنیم.

در یک جمع‌بست از این مباحثه - مجادله، می‌توان گفت که در واقع، هر دو طرف گفتگوها نه موافق "آزادی لیبرالی" در تشکیلات‌های‌شان هستند و نه که نافی حق رهبری هر سازمان برای اعمال کنترل بر مقالات در آن سازمان. به نظر می‌رسد که اختلاف طرفین بر سر میزان استقلال سازمان‌ها در هدایت مباحث بوده است و موضوع اصلی آنان را هم همانا تضمین حقوق دو سازمان در مناسبات‌شان با همدیگر تشکیل می‌داد. مطابق پیشنهاد فدائیان، هر مقاله رسیده از هر سازمان لازم بوده که بی هیچ عذری در سطح سازمان دیگر توزیع شود ولی بر پایه پیشنهاد مجاهدین مارکسیست، این کمیته مشترک بود که می‌بایست در باره همه مقالات رسیده از دو طرف تصمیم می‌گرفت و تصمیم‌اش نیز برای هر دو سازمان لازمالاجرا و غیرقابل نقض تلقی می‌گردید.

درنگی بر پاره‌ای مسایل اساسنامه‌ای

بر متن این مباحثه نسبتاً طولانی، نکات جالب دیگری نیز چه پیرامون مسایل مربوط به حقوق اعضا و رهبری - در واقع نوع پیاده کردن اصل لنینی "سانترالیسم دمکراتیک" - و چه در باره لزوم تامین حد هم‌خوانی نوشته افراد با مواضع عمومی سازمان‌شان و چگونگی هدفمند بودن حزبیتهی مباحث و نوشتجات، به‌گونه پراکنده‌ای از سوی گفتگو کنندگان سر برمی‌آورند که در آن فضای چریکی، هم از نقطه نظر طرح مسایل حقوقی و هم از زاویه نوع برخورد تصمیم گیرندگان دو سازمان در زمینه مدیریت مضمونی مباحث، جای تامل دارند. بعلاوه، تضمین وجود مرز بین برخورد انقلابی با لیبرالیسم و لزوم تحقق جنبه "پلمیک" بحث‌ها و داشتن "صراحت در پرسش‌ها" برای رسیدن به "حقیقت" نیز مسایلی هستند که طرفین در موضوع مدیریت مباحث بین دو سازمان، با یکدیگر مورد گفتگو قرار می‌دهند. در این میان اما جا دارد تا به یک فراز از نگاه حمید اشرف در متن این بخش از مباحث اشاره کنم که بیانگر روحیه انصاف عمیق در وجدان وی و نشانگر

طرفیت و استعداد او در راستای فرارویی‌اش به فهم طراز بالای دمکراتیک و رسیدن به لزوم کنترل قدرت از هر نوع آنست. او در جایی از بحث که مربوط می‌شده به تنظیم نسبت بین لزوم نقش "رهبری" و "حق" اعضا، در عین تأکیداتی که بر ضرورت اعمال مدیریت در امور دارد، اما "برخورد کمیته‌ای {صرف} با مسایل... یعنی از بالا" را هم رد می‌کند و به نحو واقع‌بینانه و درخشانی، چه به خود و چه طرف مقابلش راجع به کارکرد "منافع رهبری" تذکری هشدار دهنده می‌دهد. شهرام اعتراض خود به اصرارهای فدائیان مبنی بر اولویت طرح "سئوال مستقیم" از سوی اعضا به جای "برخورد کمیته‌ای" توسط رهبری را، با این جمله معترضه نشان می‌دهد که: "گویا دو باند دزد نشسته‌اند و می‌خواهند سر رفقای‌شان کلاه بگذارند!". تذکر حمید اما به اعتراض او این می‌شود که: "رهبری {به هر حال} یک سری منافع خاص خودش را هم دارد!" او با انگشت گذاشتن بر لزوم رعایت "مرام" در این روند، نظر نهایی سازمان‌شان در زمینه وحدت را این‌چنین جمع می‌زند: "ما می‌خواهیم برخورد کمونیستی بشود. جلوی آن به‌خاطر این یا آن مصلحت گرفته نشود. پیشنهاد می‌کنیم رفقای {دو} سازمان را در جریان همه مسایلی که توی این جلسات اداره کننده {می‌گذرد} بگذاریم تا به شکل مستقیم، خودشان سئوال کنند و خودشان جواب بگیرند".

در پایان این بخش از مباحث، سرانجام قرار بر انتشار نشریه مطابق ضوابط پیشنهادی فدائیان می‌شود و در آن، نمایندگان سازمان مجاهدین مارکسیست تأکید می‌کنند که انتشار نشریه مشترک برایشان آن اندازه مهم است که نفس نشر آن را بر وجود ضوابط مترتب بر آن مرجح بدانند. در اینجا شهرام دیگر بار بر نکته قبلاً مطرح‌شده اش انگشت گذاشته و مجدداً می‌پرسد: "{حالا که}" با نشریه موافقیم آیا به غیر از این، گام دیگری نمی‌توانیم برداریم؟". یعنی، او با تکرار همین درخواست، بار دیگر لزوم تشکیل کمیته خاص وحدت در رهبری را پیش می‌کشد و در ادامه این صحبت، با ابراز نگرانی از "فضای سوءتفاهمات موجود" در سطح اعضای دو سازمان و خطر تبدیل نشریه به کانون

"پلمیک" و "برخورد"، خواستار دخالت و هماهنگی بیشتر در سطح رهبری دو سازمان شده و تاکید می‌کند که: "واگذاری روند وحدت به بحث در نشریه، چشم‌پوشی از نقش رهبری است". حمید اشرف اما در جواب او، اولاً حل مسئله وحدت را منوط به پیشبرد مباحث می‌کند، ثانیاً می‌گوید چنین روابطی هم‌اکنون میان دو طرف وجود دارد که نمونه‌اش همین نشست جاری است، و ثالثاً تصریح می‌نماید که "علیرغم خشونت‌هایی که ممکن است در این مباحثات پیش بیاید، {اما این در نفس خود} سازنده است و منفی نیست... زیرا که اصیل هست... و جای نگرانی نیست، چون اینجا صداقت وجود دارد".

اولین شماره نشریه مشترک و آخرین آن!

در پایان این بحث، نوبت تعیین موضوعات شماره اول نشریه می‌رسد که شهرام پیشنهاد می‌دهد: "از نقطه عزیمت بالاتری شروع کنیم... مسایل ایدئولوژیک و استراتژیک." حمید اما می‌پرسد: "مشخصاً {بگوئید} چه‌طوری پیش ببریم بالاخره؟" او جواب می‌دهد که: "{از} همین جبهه که ما مطرح کرده‌ایم (و منظورش نیز همان پیشنهاد منعکس در بیانیه "اعلام تغییر مواضع" است) یا وحدتی که شما مطرح کرده‌اید (در اشاره به سر مقاله "شعارهای وحدت" مندرج در نبرد خلق شماره ۶)"، و اضافه می‌کند که: در رابطه با بحث وحدت نیز می‌توان بحث را برد روی "نقطه‌نظرهای سیاسی"، "روابط با نیروهای مختلف جنبش"، "استنباط از مبارزه مسلحانه" و "نام سازمان واحد" و... که حمید می‌گوید: اینها همه درست، اما این را بگوئید که حالا "اولین شماره نشریه را چه‌طوری درش بیاوریم؟". نماینده مجاهدین مارکسیست پیشنهاد انتشار آن چند نامه انتقادی از جنس "پلمیک" رد و بدل شده بین دو طرف در فاصله آذر ماه تا اسفند ماه همان سال ۱۳۵۴ را پیش می‌کشد و این بار "البته با برخی توضیحات" لازم در تکمیل آنها، حمید که قبلاً حین صحبت‌های جدلی اولیه جلسه، در بیانی ضد تهدید گفته بود که می‌توانید همین نامه‌ها را در سطح

تشکیلات انتشار دهید، در اینجا اما با اشاره به همان حس نگرانی در طرف مقابل خود از "پلمیک" که همین چند لحظه پیش عنوان شده بود، توصیه دیگری می‌کند. بنا به توصیه او: بهتر است اینها "به‌خاطر اینکه حاوی نقطه‌نظرهای سیاسی و مسایل اصولی نیستند" و لذا "بیشتر جنبه تحریک کننده دارند" به تشکیلات داده نشوند و بنابراین، بیاییم به‌جای آن، "مسایل سیاسی و ایدئولوژیکی را وسط بیاوریم". طرف مقابل اما اعتقاد دارد که با ارایه آنها، لازم است تا به اعضای دو سازمان نشان داده شود که در جریان مسایل بین دو سازمان، "شما {بودید که} حق مطلب را ادا نکردید".

با همه اینها اما، شهرام خود لحظاتی بعد می‌پذیرد که از نشر آن نامه‌ها و "پلمیک"‌های آنچنانی در نشریه صرف نظر شود و سپس ابراز می‌دارد که: این را بدانید که ما به‌خاطر مسایل جنبش حتی حاضریم از مسایل خودمان بگذریم. حمید می‌پرسد: "مثلاً از چه چیزی؟" که او می‌گوید: "مثلاً در سازمان واحد، مسئله ترکیب رهبری". با این رد و بدل شدن‌های دقیق پایانی مذاکرات است که آخرین نوار گفتگوها رو به اتمام می‌گذارد و به اینجا می‌رسد که حمید از آنها دعوت کند تا آنها هر مسئله سیاسی و ایدئولوژیکی که در رابطه با سازمان دارند در شماره اول همین نشریه طرح کنند و بعد هم به ملاطفت می‌گوید: "ما را، علیرغم ظاهر خیلی خشن‌مان، {از این زاویه} ببینید که باطن‌مان چی هست!" فائدی اما به طنز پاسخ می‌دهد: "{ما فعلاً به همین هم راضی هستیم که} شما دور اولش را در بیاورید!". و شهرام حرف رقیفش را در شکلی پخته‌تر این چنین تجلی می‌دهد: "سئوال که {البته} داریم ولی می‌گذاریم برای شماره بعد". بدین ترتیب نشست این روز تاریخی، با توافق بر سر انتشار هرچه زودتر نشریه و تجدید دیدار دو رهبری با هم در اولین فرصت لازم، به پایان بی‌تکرار خود می‌رسد.

بعد این نشست بود که شماره اول نشریه مشترک با عنوان "نشریه بحث درون دو سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران و مجاهدین خلق

ایران" منتشر شد ولی متأسفانه بعد همان شماره نخست، ابتدا معوق و سپس معلق ماند. از انتشار این شماره چیزی نگذشته بود که ابتدا بهروز ارمغانی در اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ و چهل روز بعدترش حمید اشرف در تیر ماه همان سال جان باختند و سازمان طی یک فاصله زمانی چند ماهه با یکی از سهمگین‌ترین ضربات تاریخی خود مواجه گردید. پس از واقعه مدهش ۸ تیر، در روند گفتگوهای طرفین اختلال جدی پیش آمد و فقط در شهریور ماه ۵۵ بود که نشست کوتاهی بین رهبری مجاهدین با زنده یادان صبا بیژن‌زاده و گویا حسین چوچاچی برگزار شد که عمدتاً هم به رساندن پیام سازمان به مجاهدین اختصاص یافت. این پیام چیزی نبوده مگر اعلام عدم آمادگی فدائیان برای ادامه مباحث استراتژیک به‌خاطر مشکلات تشکیلاتی و امنیتی و نیز این تقاضا از سازمان مجاهدین مارکسیست که مناسبات فیما بین دو سازمان فعلاً در سطح همکاری‌های تاکتیکی بماند. بدینسان، نشریه مشترک نیز در عمل متوقف شد و آنچه که اسفند ماه ۱۳۵۵ به عنوان شماره دوم آن و به‌گونه یک‌طرفه از سوی مجاهدین مارکسیست زیر نام جدید "مسایل حاد جنبش ما" منتشر شد، نه فقط مشترک نبود بلکه در جهت تعمیق شکاف دمافزون بین دو سازمان اثر گذاشت. "مسایل حاد جنبش ما"، حاوی بخش عمده‌ای از همان نامه‌های "حاد" رد و بدل شده بین طرفین طی دی و بهمن ماه ۵۴ گردید که نماینده مجاهدین خلق در دقایق پایانی نشست اسفند ماه ۱۳۵۴ از نشر آنها اعلام انصراف کرده بود. در پی انتشار همین "مسایل حاد جنبش ما" بود که رهبری وقت سازمان در مقدمه چاپ دوم نشریه اول (تنها شماره واقعاً مشترک) به تاریخ فروردین ماه ۱۳۵۶، طی اعتراضیه شدیدی، از خود چنین واکنش نشان داد: "با توجه به مسایل امنیتی بیشماری که در نشریه فوق مطرح شده، به نظر ما حتی انتشار درون‌سازمانی آن نیز، اقدامی غیر اصولی و غیرمسئولانه بود." از آن پس، متأسفانه روابط دو سازمان چه در سیاست و ایدئولوژی و به تبع از اینها، چه در مناسبات با همدیگر، سمت واگرایی روزافزون به خود گرفت و به تقابل سیاسی و نظری رسید.

فصل چهار

مواجهه با اپوزیسیون، صف‌بندی کمونیزم جهانی و چند مورد نظری

بخش قابل توجهی از گفتگوهای طرفین در این نوارها به اظهار نظر پیرامون جریان‌های مختلف اپوزیسیون می‌گذرد. مقدمتاً باید گفت که در این صحبت‌ها جای دو جریان سیاسی را به‌کلی خالی می‌یابیم. اولی نهضت آزادی و طیف متعلقین به جبهه ملی است و دومی، روحانیت ناراضی و جریان خمینی.

اولی به دلیل نبود هیچ نمود حرکتی خاص توسط خود آنان و نیز این باور در هر دو سازمان انقلابی مسلح که بنا به آن، رسالت طیف "منفعل" ملی و ملی - مذهبی‌ها تاریخاً تمام شده است. سکوت در باره جریان خمینی نیز، به‌خاطر همان غفلتی که مجموعه اپوزیسیون ایرانی و کل جهان سیاست مرتبط با ایران، کمابیش گرفتار آن بودند و به‌موقع نتوانستند ابعاد واقعی خیز خزانده و فراگیر این جریان را دریابند.

اشراف تحسین‌برانگیز حمید اشرف بر صف‌بندی‌ها در خارج کشور

صحبت‌های طرفین گفتگو، بیشتر معطوف به طیف جریان‌های چپ و نیز تحرکات رادیکال در داخل و خارج کشور بود. قضاوت گفتگو کنندگان

درباره هر جریان و محفل خارج کشوری نیز، عموماً تابع نسبتی است که دو سازمان و بویژه فدائیان بین آنها و عمل انقلابی و مشخصاً مشی مسلحانه برقرار کرده بودند. این معیار، البته بیش از همه پیش خود حمید اشرف برجستگی و نافذیت داشت. اما جدا از نوع داوری‌های طرفین در مورد هر جریان اپوزیسیون در برون‌مرز، در رابطه با شناخت از صحنه اپوزیسیونی، بیشترین اشراف به صف آرای‌ها و فعل و انفعالات مربوط به طیف خارج کشور را در حمید می‌بینیم. تنها جایی از مذاکرات هم که شهرام را شنونده و در حال گوش کردن می‌یابیم، درست وقتی است که حمید اشرف با ارایه گزارش نسبتاً دقیق از اوضاع و تحولات درون کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی و نیز وضعیت جریان‌های چپ، می‌کوشد تا به طرف گفتگوی خود تصویر منسجمی از وضع چپ خارج کشور بدهد. با این گزارش می‌توان دریافت که او به صحنه اپوزیسیون برون‌مرز آگاهی درخوری داشته، تحولات فکری آنها را تعقیب می‌کرده، و برای سازمان در این زمینه وظیفه تاثیرگذاری و سمت‌دهی قایل بوده است. همین هم واقعاً جای شگفتی و تحسین دارد وقتی می‌بینیم که چگونه این فرمانده چریکی در آن شرایط انواع دغدغه‌ها برای کلی مسئله درشت و ریز عملی و درگیری‌ها با امور روزمره حساس مبارزه ختیر جاری، فعالیت‌های کنفدراسیون و کنگره‌های آن را همراه ترکیب، یارگیری‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی و با همه ریزه‌کاری‌های مربوطه تعقیب می‌کرده است.

تازه این در حالی بود که او حساب تعیین کننده‌ای هم روی خارج از کشور باز نمی‌کرد. گفته‌های وی در این زمینه، بیانگر برخورد او با جریان‌ات خارج کشور از جایگاه رهبری "داخل کشور"ی بود. او درباره انواع اختلافات و "رهبری‌طلبی"ها در خارج از کشور، این نتیجه‌گیری را در صحبت‌هایش ارایه می‌دهد که: چون روشنفکران بی‌عملی هستند، ناگزیر از افتادن به دام اختلافات کوچک و بیماری دسته‌بندی‌اند. در پی همین گفته‌اش نیز چنین نتیجه می‌گیرد که: چاره این بیماری هم، همانا در پیوند خوردن آنان با جنبش داخل کشور است. او از جایگاه

نقش‌آفرینی جنبش داخل در سرنوشت اپوزیسیون خارج کشور، این جمع‌بست را ارایه می‌دهد: "هدفی که باید در خارج از کشور تعقیب بشود اینست که یک جریان صادقانه و درست، {بتواند} رهبری را در خارج داشته باشد". او مضمون "صادقانه و درست" را هم فقط در برقراری مناسبات ارگانیک بین خارج و داخل و تبعیت و حمایت اولی از دومی می‌فهمد، با اینهمه اما نه تبعیتی انفعالی و فاقد هرگونه حقوق. او می‌گوید: "اختلافات کنفدراسیون... باید به صورت یک جریان تبعی جنبش داخلی دربیاد" و اندکی بعد، آنجا که بحث بر سر کیفیت مناسبات سازمان با "جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه" متمرکز می‌شود، درک از حد اختیارات آنان و نیز پای‌بندی خود و سازمان به جنبه حقوقی موضوع در مناسبات داخل و خارج را به نمایش می‌گذارد. او اساس رابطه درون‌مرز و برون‌مرز را در جایی از گفتگوها اینگونه فرموله می‌کند: "این نیروهایی که در خارج از کشور هستند، مابه‌ازای داخلی‌شان نیست (یعنی اینکه در داخل حضور ندارند)... مثلاً نمایندگان چینی‌ها (منظورش "پروچینی" هاست) در ایران {که} مبارزه نمی‌کنند". با آنکه او در اینجا نشان می‌دهد که از وجود زنده‌یاد پرویز واعظ زاده و یاران وی که در همین مقطع با باور به عمل مسلحانه و مرتبط با خارج اما در داخل حضور داشته‌اند بی‌خبر است، اما نفس تأکیدش این بوده که چون مبارزه واقعی در ایران جریان دارد، نیروهای داخل قادرند حامیان خارجی داشته باشند ولی نقش خارج نمی‌تواند از وجه حمایتی فراتر رود. او اما در همانحال و علیرغم چنین اعتقادی، هم استقلال نسبی خارج از کشور را می‌پذیرد و هم تنوع سیاسی ترکیب آن را در نظر دارد. از همین زاویه نیز است که به پیام ارسالی مجاهدین مارکسیست برای کنفدراسیون این ایراد را می‌گیرد که دعوت کردن از کنفدراسیون به آن نوع از "وحدت" که همگونی در خط مشی سیاسی را معنی دهد، غیرواقعی و در نتیجه نادرست است.

نوع مناسبات با جریان حامی جنبش مسلحانه در خارج کشور

یک موضوع مشخص طی این گفتگوها در رابطه با جریان‌های خارج کشور، به مناسبات جنبش چریکی با جریان حامی آن در خارج از کشور برمی‌گردد که می‌دانیم محوریت این پشتیبانی، با جریانی بود به نام "ستاره" که به شکل پنهان جزو طیف جبهه ملی درون کنفدراسیون ایران فعالیت می‌کرد. نماینده مجاهدین از هیئت نمایندگی فدائیان انتقاد می‌کند که سازمان آنها دست "جبهه ملی - بخش خاورمیانه" را تا آنجا باز گذاشته‌اند که آنان خود را نماینده چریک‌های فدائی خلق جا بزنند و از همین موضع هم خود را با نمایندگان مجاهدین "هم ارز" دانسته و با آنان حتی برخورد "ناصادقانه" بکنند. حمید در عین آگاهی به ظرافت موضوع اختلاف و رقابت "پروچینی"ها با این "جبهه" در کنفدراسیون و مطلع از نزدیکی ایدئولوژیک روزافزون مجاهدین مارکسیست با سیاسی‌کارهای "پروچینی" خارج کشور، ضمن این توضیح که "برخوردهایی که {آنها} داشته‌اند مورد تایید ما نیست" اما قاطعانه این را هم خاطر نشان می‌کند که: معیار ما، عمل جریانات است و باید دید از میان خارج کشوری‌ها، کدام جریان‌ها هستند که در خدمت جنبش انقلابی داخل کشور قرار گرفته‌اند. دو نماینده مجاهدین ولی باز هم در موضع اعتراض باقی می‌مانند و مصرانه بر نقش "مخرب" خارج کشوری‌های طرفدار فدائیان انگشت می‌گذارند که این بار دیگر با یک سری تذکرات و تبیین‌های حمید اشرف پیرامون جریان حامی مبارزه مسلحانه مواجه می‌شوند. حمید می‌گوید: اینها "محصولات جبهه هستند" با سمت‌گیری چپ و از موضع انقلابی و "جبهه {هم} که ایدئولوژی ندارد"؛ پس به ناگزیر آن نوع چپی از آب درآمده‌اند که "چند رنگ" اند و دارای انحرافات و از جمله "انحرافات تروتسکیستی". بعدش هم بر این تحلیل خود چنین می‌افزاید که: در عین حال اما، همین‌ها هستند به‌عنوان اولین جریان خارج کشوری که به پشتیبانی از مبارزه مسلحانه برخاسته و با سیاست حمایتی‌شان خدمات زیادی نیز تاکنون به جنبش رسانده‌اند. او در ادامه، حتی خاطر نشان می‌سازد که سازمان‌های جبهه ملی در اروپا و امریکا مشخصاً به‌خاطر اتخاذ چنین

سیاستی و پشت‌گرم بودنشان به "قدرت حرکتی که در داخل عمل می‌کند"، متقابلاً توانستند به چنان حدی از رشد خود در کنفدراسیون برسند که: "اخیراً توانستند علیرغم بایکوت "پروچینی"های سیاسی‌کار، کنگره هزار نفره برگزار کنند". البته او در اینجا با توجه دادن به اینکه: "در آنجا چون کار دمکراتیک است، کمیت {هم} مهم است" وجه دیگری از کاراکتر رهبری را نیز از خود بروز می‌دهد که همانا اشراف اوست به قانونمندی‌های کار در نهادهای دمکراتیک. شهرام البته به او متذکر می‌شود که دلیل "کثرت" و "قدرت" اینها را باید در خصلت جبهه‌ای‌شان دید که به آنها اجازه می‌دهد تا ملی‌ها و مذهبی‌ها را هم در دل خود جا دهند و سپس هم با اظهار نگرانی می‌پرسد که اگر: "جلو {تر} برویم {آیا} این موقعیت کثرت، قدرت نمی‌شود؟". حمید در جواب، ضمن تایید رابطه‌مندی امر "کثرت" با خصلت جبهه، قاطعانه تاکید می‌ورزد که چون چنین قدرتی در اصل ناشی از هم‌پیوندی آنان با قدرت حرکت انقلابی در داخل کشور است، لذا جای هیچگونه نگرانی نیست. زیرا به باور او بدون چنین پشتوانه واقعی، وجود آن "کاریکاتوری" بیش نخواهد شد و لذا موجودیتش هم اصلاً "مهم نیست".

حمید در تحلیل خود از کلاف اختلافات پیش آمده بین مجاهدین و مائویست‌ها از یک‌سو و جبهه ملی - بخش خاورمیانه (و در واقع فعالان عضو گروه "ستاره") از سوی دیگر، این صف آرایی‌ها را همانا بر مبنای محوریت جنبش داخل کشور و مبارزه مسلحانه به تصویر می‌نشیند. از نظر او: این دو جریان اصلی کنفدراسیون از قبل هم با هم در رقابت فشرده بوده‌اند، اما چون "جبهه‌ای‌ها" با شروع جنبش مسلحانه به تایید این حرکت برخاستند، رهبران آن یکی‌ها هم با نگاه به مبارزه مسلحانه از منشور رقابت‌های دیرینه خودشان با "جبهه‌ای‌ها" به موضعی افتادند که حالا دارند "جنبش داخلی را می‌کوبند" و متأسفانه "عناصر صادقی از اینها هم به دام افتاده‌اند". او در ادامه این صحبت، چنین نتیجه می‌گیرد که: "جبهه‌ای‌ها" نیز در مقابل و برای کوبیدن "پروچینی‌ها"، به اشتباه مخالف شما شده‌اند! حمید در پی ارایه این تحلیل، هشدار می‌دهد که متوجه این

نکته باشند که هم اکنون: مائویست‌ها به اخلال علیه ما و مبارزه ما روی آورده‌اند و در حال حاضر با کسب حمایت ایدئولوژیک شما و از جمله بهره‌برداری از همان پیامی که به کنگره آنها فرستاده بودید، بر آند تا دعوای دیرینه کنفدراسیونی را به درون جنبش ما بکشند. حمید همچنین خاطرنشان می‌سازد که ما از "جبهه‌ای‌ها ضربه‌ای نمی‌بینیم ولی از مائویست‌ها می‌بینیم زیرا {اینها} مبارزه مسلحانه را می‌کوبند". او می‌گوید: "اینها (مائویست‌ها) انحرافات تروتسکیستی ندارند... و در اصول مشکل ندارند... و اختلاف {ما با اینها} مارکسیستی نیست... اما پای عمل انقلابی که پیش می‌آید پای‌شان می‌لنگد" و "اختلاف با اینها، نه بر سر ایدئولوژی که بر سر مشی است". برای حمید اشرف، همانا این مشی مسلحانه و عمل به آنست که اهمیت کلیدی دارد و معیار و محک می‌باشد.

در اینجا نماینده مجاهدین می‌گوید که اگر چنین باشد ما هم باید برخورد کنیم؛ که همین واکنش بلافاصله با استقبال حمید روبرو می‌شود و با تشویق او برای اتخاذ موضع آنان در این زمینه همراه می‌گردد. با اینهمه، نمایندگان مجاهدین کماکان پی‌جوی آند تا بدانند که مناسبات فدائیان با جبهه ملی - بخش خاورمیانه چگونه و در چه سطحی است؟ این اصرار بویژه از این ناشی می‌شده که در "پیام مشترک" به جنبش ظفار برای ابراز "همبستگی خلق‌های ایران و عمان"، علاوه بر امضای دو سازمان، نام "سازمان‌های جبهه ملی ایران" نیز پای آن آمده بود و جواد قائدی در اعتراض به همین موضوع است که می‌گوید: "آنها می‌خواهند از شما استفاده کنند... {ولی} ما حداکثر حاضریم اینها را به عنوان یک نیروی خارجی قبول کنیم." حمید در پاسخ، از این جریان تصویر یک شریک خارج کشوری برای سازمان به دست می‌دهد که طبعاً به اعتبار حمایت عملی‌اش از جنبش انقلابی و فراخور مایه‌گذاری‌هایی که در همین رابطه می‌کند، حق و حقوقی هم دارد و می‌باید که مورد رعایت قرار گیرد. بعد این توضیح هم مجاهدین را به واقع‌بینی دعوت می‌کند تا این واقعیت را دریابند که: "{در اصل} خود اینها بودند که جریان پیام را راه انداختند..."

اینها عملاً پای کار بودند... و اینها کسانی هستند که در روابط خارجی شناخته شده‌اند". در واقع حمید اشرف بر نقش فعالان این جریان از جبهه ملی ایران در راه‌اندازی دو رادیو "سروش" و "میهن پرستان" طی دوره آغازین جنبش چریکی و نیز دیگر اقدامات لجستیکی آنان برای جنبش داخل و قوف داشته و لذا با قدر دانستن این اقدامات، حق و حقوق معینی هم برای آنها قایل می‌شد.

حساسیت‌های ایدئولوژیک در حمید اشرف

در پایان بحث فوق که از نظر زمانی اتفاقاً هم‌زمان بوده با تشدید اختلافات نظری و عملی بین سازمان با "جبهه‌ای‌ها" - و در واقع جریان مخفی "ستاره" که از وجود آن جز کادرهای خودشان و فدائیان کسی اطلاع نداشته و از مدتی پیش با سازمان وارد دوره تجانس شده بود - حمید اشرف در جایی از صحبت خود با اشاره به لزوم برخورد فعال‌تر سازمان پیرامون اوضاع خارج و لابد هم از جمله به منظور تدبیر دیدن و تمهید چیدن برای سر و سامان دادن به نمایندگی سازمان در خارج از کشور، با تصریح این نکته که "برایش برنامه داریم" به طرف مذاکره خود می‌رساند که نگرانی آنها در این زمینه رفع شدنی است. همین‌جا، جا دارد تا اشاره‌وار گفته شود که حمید اشرف "نزدیک‌ترین حرکت به خط جنبش" در خارج از کشور را "نشریه تئوریک ۱۹ بهمن" به محوریت زنده یاد منوچهر کلانتری می‌دانست و توصیه‌اش هم به نمایندگی سازمان در خارج کشور، برقراری رابطه تنگاتنگ با آن بود.

اما وقتی حمید اشرف در مقابل این سؤال آنها فرار می‌گیرد تا توضیح دهد اختلافات پیش آمده بین "جبهه‌ای‌ها" با سازمان کدام‌ها، او بی‌آنکه در زمینه معضلات عملی و فنی چیزی بگوید - که اتفاقاً عمده معضل در روابط طرفین همین عامل بوده است - به رو آمدن چند موضوع نظری مورد مناقشه بین سازمان با آنها اشاره می‌کند، از جمله اینکه، به گفته او: آنها "مواضع ضداستالینی دارند"، "موضع ضد مائویستی دارند"

و در این زمینه‌ها "تبلیغ شدید" هم می‌کنند. به‌زعم حمید، همین تبلیغات شدید نشان می‌دهد که: "اینها برایشان مطرح است" و از آن نتیجه می‌گیرد که: "یعنی مواضع ایدئولوژیکی‌شان است". به دیگر سخن، او چنین القا می‌کند که چون اینجا پای ایدئولوژی در میان است، موضوع دیگر برای وی و سازمان کاملاً فرق می‌کند و نمی‌تواند امری فرعی تلقی شود و در ادامه می‌گوید که: "{حتی} یک مقدار نظریات «پلورالیستی» خلاف «مونیسیم تاریخ» هم دارند و نیز برخلاف واقعیت‌های مارکسیستی، «رشد تک‌خطی تاریخ را رد می‌کنند!»" در آخرش هم بالاخره این نتیجه‌گیری ایدئولوژیک را دارد که، آنها "مارکسیست‌های التقاطی" هستند و گیر "تروتسکیستی" دارند. این نوع ایرادگیری‌های نظری، که شاید بتوان گفت منطبق‌ترین فرد بر آنها در سازمان آن زمان منطقیاً زنده یاد حمید مومنی بوده است، طبعاً حکایت از بسته بودن نگاه ایدئولوژیک و محدودیت‌های نظری در خود حمید اشرف هم دارد. همان مواضعی که، حتی به‌گونه‌ای شدیدتر در سال اول اعلام سازمان، پیش برخی رفقا چون مسعود احمدزاده و علیرضا نابدل متجلی بوده است. یادآوری این نکته شاید نامفید نباشد که بدانیم در این بخش از بحث، بهروز ارمغانی ساکت است و برای من که با دیدگاه‌های او از نزدیک آشنایی کامل دارم، علت چنین سکوتی فقط می‌توانسته بیانگر ناهم‌خوانی نظری وی باشد با نوع نگاه مبتنی بر استالین‌دوستی و شیفتگی نسبت به مائو. بهروز لنینیست بود و مخالف تروتسکیسم، اما نسبت به استالین و مائو نگاهی زاویه‌دار داشت؛ همان نگاهی که، شکل بازهم پخته‌ترش را در جزئی و ضیاءظریفی سراغ داشتیم!

پیرامون هر سه این موضوعات برشمردم از سوی حمید اشرف، بین او و شهرام اندک گفت و شنیدی صورت می‌گیرد که اشاره به آنها نیز مفید است. رهبر وقت مجاهدین مارکسیست که در دو مورد اول خود را هم‌نظر با حمید اشرف می‌داند، کنجکاو فهم اطلاعات بیشتر پیرامون نگاه سازمان در رابطه با مائو و استالین می‌شود. پاسخ حمید اینست که: "در نبرد خلق {شماره ۲ فروردین ۱۳۵۳} در مورد مائو تسه تنگ و

اندیشه مائو نظرمات را مشخص کردیم و در مورد استالین، البته تا حالا موضع‌گیری نکرده‌ایم. چون مسئله جنبش ما هم نیست. ولیکن اگر ضرورت باشد این کار را هم می‌کنیم." او اضافه می‌کند که: "استالین شیوه‌های غلطی در اداره حزب داشته... ولی خودش انحراف نداشت!" در همین رابطه است که در جایی از صحبت‌ها، شهرام به کتاب "در باره مسئله استالین" نوشته تروتسکیست‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید "از نظر اطلاعات، خواندنی است" که حمید برای خواندن آن از خود علاقه نشان می‌دهد. شهرام معتقد است: "این تروتسکیست‌ها قوی‌اند. توی این دانشجوها (منظورش همان کنفدراسیون است) از نظر تئوریک هم قوی‌اند... آثار نوپی دارند... خیلی قوی‌اند". نگاه و نوع مواجهه حمید با این سخنان را اما چنین می‌پاییم: "همیشه این طور بوده‌اند... و {خود همین هم} خیلی بد است و ناجور... آره {قوی‌اند} اما نه آن اندازه که فکر بکنید فیل تئورسین هستند... به‌هرحال وجودشان بد است!" و در اینجا است که فاصله بین حمید انقلابی با نگاه نقادانه از جنس روشنفکری را به وضوح می‌توان دید. شهرام همچنین صحبت را به مجموعه "گردآوری‌ها و مقالات راجع به نظام تولید آسیایی" اثر دکتر خنجی می‌کشاند و با ارزشمند معرفی کردن این کتاب می‌گوید: "آن را هم می‌تواند در اختیار سازمان بگذارد". حمید اما روی خوش نشان نمی‌دهد و چنین موضع می‌گیرد: این، آدم "روشنفکری" است که "برای خودش تحقیق" می‌کند و ما "اصراری نداشته‌ایم و درست هم نمی‌دانیم" که سراغش برویم!

حساسیت حمید به تئوری سه جهان چین و نوع نگاه وی به شوروی

در این گفتگوها، حمید اشرف با به نمایش گذاشتن حساسیت زیاد فدائیان در قبال تئوری "سه جهان"، این نظریه را محصول منطقی تزی می‌داند که شوروی را نماد "سوسیال امپریالیسم" می‌انگارد. اهمیت این مسئله هم برای فدائیان، اساساً از نقطه نظر مصالح آبی و آبی

مبارزه انقلابی در ایران علیه شاه و امپریالیسم امریکا سرچشمه می‌گرفت. حمید اشرف خطر این تئوری و تز را در آن روی‌کرد سیاسی منتج از این دو می‌جست که بنا به آن، نقش شاه در سیاست منطقه‌ای‌اش "مثبت" است و نوعی از "مستقل" بودن در قبال امریکا و شوروی را با خود دارد. به‌زعم حمید، چنین ارزیابی و روی‌کردی نمی‌تواند به موضع تسلیم‌طلبی و سازش‌کاری با شاه در نغلطد. به‌همین دلیل هم او در جریان مذاکرات، بارها بر این متمرکز می‌شود تا از مجاهدین طرف بحث، پاسخ این پرسش خود را بگیرد که "منطق" آنها در حمله به "سوسیال امپریالیسم" چیست؟ در واقع از نظر حمید و بهروز، مفاد "بیانیه تغییر مواضع" مجاهدین مارکسیست، نشانه‌هایی از نزدیکی آنان به مائویست‌ها را رو آورده بود و نیز پرده برمی‌داشت از مشابهت‌های دیدگاهی آنان با مائویست‌ها در ارزیابی از صف‌آرایی‌های کمونیسم جهانی و صف‌بندی‌های جهانی. این حساسیت، بویژه از آنجایی بیشتر شده بود که گویا آخرین جریان انشعابی از تشکیلات "کادرها" در خارج کشور (منشعب از سازمان انقلابی توده) از دیدگاه ضد "سوسیال امپریالیسم" مجاهدین مارکسیست حمایت کرده بود.

این روی‌کرد پرسش‌گرانه حمید اشرف نسبت به طرف مذاکره‌اش را در واقع مکمل همان برخوردی باید دانست که بهروز ارمغانی چین همین گفتگوها بدینگونه از خود نشان داده و از او پرسیده بود که آیا آنها امر وحدت را به صرف مارکسیست بودن طرفین و اشتراکات‌شان بر سر مشی سیاسی، موضوعی تمام شده می‌انگارند؟ نماینده مجاهدین نیز البته در پاسخ به این پرسش‌گری‌های حمید و بهروز، پوشیده نمی‌گذارد که او و رفقای‌اش، حزب کمونیست شوروی را رویزیونیست می‌دانند و خود شوروی را هم مظهر "سوسیال امپریالیسم". فکری که، دست‌کم پیش اکثریت قاطع فداییان فاقد اعتبار بوده است. همین‌جا هم است که یک تفاوت نظر جدی و زاویه‌دار دیگر بین آنها به نمایش درمی‌آید. در واقع، گرچه انتقادات فدائیان نسبت به شوروی در این مقطع زمانی (زمان مذاکرات) از میان برنخاسته بود، اما همانی هم نبود که از منشور نگاه غالب بر سازمان در سال‌های ۵۰ تا ۵۲

می‌گذشت. بلکه نگاهی بوده منطبق بر نوع نگاه جزئی در قبال مجادلات دو قطب کمونیزم و اتخاذ رویکرد مستقل کمونیستی فاصله‌دار از علایق آنها. شاید هم بتوان حدس زد که توجه به شوروی در حمید اشرف این مقطع از حیات سازمان و مشخصاً در بهروز ارمغانی، بیشتر از آن میزانی بوده که جزئی در زمینه استقلال نظر از شوروی بر آن تاکید داشته است. علت این گمانه‌زنی را هم منطقاً از یک سو باید در نشانه‌هایی از توجهات آن مقطع زمانی شوروی‌ها نسبت به فداییان دید که در این برهه زمانی به تدریج سر برآورده بودند، و از سوی دیگر ناشی از رشد علایق در رهبری سازمان برای استفاده از امکاناتی که یک چنین نزدیکی می‌توانست بار آورد. علایقی که حتی به نوعی از ارتباطگیری در اشکال اولیه نیز فراروئیده بود. حمید اشرف و رهبری وقت سازمان نسبت به منازعه بین دو دولت بزرگ کمونیستی در سمت اندیشه و پیشنهاد جزئی قرار داشته‌اند. بدین معنی که، ضمن اجتناب از درگیر شدن با اختلافات شوروی و چین، اما در کل، نزدیکی بیشتری نسبت به شوروی نشان می‌دادند! دید آنها نسبت به شوروی از جایگاه رهبری عملی آن مبارزه مرگ و زندگی جاری، در اساس منطبق بر نوع رفتار فیدل کاسترو کوبایی و هوشی مینه ویتنامی در مختصات ایران بود. در این معنی که: حفظ استقلال و تحمیل وجود مستقل خود به عنوان یک واقعیت انقلابی و سوسیالیستی در ایران بر اتحاد شوروی و متعاقب آن برخوردار شدن از کمک‌های انترناسیونالیستی این قدرت برای بقا و دوام انقلاب در ایران. همین الگو و تجلیات در فدائیان بود که مجاهدین مارکسیست شده را واداشت تا در نامه دوم خود به آنها طی ۱۳۵۴ از عملکرد سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در رابطه با شائبه تماس‌گیری آن با شوروی ابراز نگرانی کنند!

در جریان این مباحث، شهرام با گفتن اینکه اگر "مانع فنی" در بین نباشد می‌باید به "سوسیال امپریالیسم" حمله ایدئولوژیک برد (و منظورش از این عامل "فنی" نیز همان "احتمال کمک" شوروی است به جنبش انقلابی ایران!)، بر این نکته پای می‌فشرد که حالا درست

زمان تعرض ایدئولوژیک علیه آنست. او در ادامه، همچنین نتیجه می‌گیرد که همین الان می‌باید به "سوسیال امپریالیسم" شوروی تاخت و نگران چیزی هم نشد زیرا که اگر این کشور روز و روزگاری بخواهد به جنبش انقلابی ایران کمک کند "از آنجا که به خاطر منافعش است" کمک‌اش را حتماً خواهد کرد. حمید اشرف با آگاهی به این نوع از برخورد در طرف گفتگوی خود است که مسئله "خط خوردگی نام قذافی" در آخرین جزوه مجاهدین مارکسیست تحت عنوان "ظهور امپریالیسم ایران در منطقه و تحلیلی بر روابط ایران و عراق" را پیش می‌کشد و از آنان علت مبادرت‌شان به چنین چیزی را جویا می‌شود. نماینده مجاهدین بیان می‌دارد که: این موضوع، البته تا مدتی موضوع بحث داخل و خارج کشور سازمان‌شان بوده و در آن، داخلی‌ها می‌گفتند که "در مبارزه ایدئولوژیک نباید سازش‌کاری کرد"، حال آنکه کمیته خارج از کشورشان تاختن به قذافی را ناهم‌خوان "با گرفتن امکانات از او" می‌دانست. توافق نهایی این دو هم پس از کش و قوس‌ها سرانجام این می‌شود که برخورد با رژیم قذافی، برخورد "مضمونی" با "رژیم بورژوازی" او است و نه که آوردن نام و نشان خود وی. حمید، بی‌آنکه نکته صریحی در این زمینه ابراز بدارد، چنین از خود نشان می‌دهد که از زاویه رعایت مقتضیات مبارزه انقلابی، این تصمیم از نظر وی فهمیدنی است.

مواجهه حمید اشرف و فدائیان با حزب توده ایران

نماینده مجاهدین مارکسیست بارها در صحبت‌هایش و از جمله در ادامه همین موضع‌گیری‌ها، حق خود می‌داند تا متقابلاً سئوالاتی را درباره برخی ابهاماتی که آنها نسبت به مواضع فدائیان پیدا کرده‌اند، با طرف گفتگوی‌شان در میان نهد. در مرکز این پرسش‌ها، کیفیت موضع‌گیری فدائیان نسبت به حزب توده ایران قرار داشت. او چندین بار منتقدانه بر مفاد اعلامیه چریک‌های فدائی خلق در رابطه با اعدام شهرداری انگشت می‌گذارد و با به نقد کشیدن نحوه انتقاد فدائیان

نسبت به حزب توده که به زعم او صرفاً محدود به مشی و عمل سیاسی حزب - و دقیق‌تر، بی‌عملی آن - شده است، رفتار فدائیان را از نظر ایدئولوژیک مبهم ارزیابی کرده و آن را زیر علامت سؤال می‌برد. در این نکته البته واقعیتی وجود داشت زیرا که محور جوابیه سازمان به پیام حزب توده که به مناسبت اعدام شهرداری صادر شد، عملاً و عمدتاً در تعرض سازمان به بی‌عملی سیاسی و خارج‌نشینی حزب توده خلاصه شده بود و از این فراتر نمی‌رفت. خود حمید اشرف هم در توضیحاتش طی همین گفتگوها، بر این جنبه متمرکز می‌شود و "خطر از جانب حزب توده" را مکرراً با "تبلیغات {سیستماتیک} آن علیه مبارزه مسلحانه" توضیح می‌دهد. حمید از این حزب به عنوان یک "جریان خطرناک" در آینده "علیه مبارزه جاری" صحبت می‌کند، نام آن را "سوسیالیسم پلیسی" می‌گذارد و مبتنی بر اینها، چنین نتیجه می‌گیرد که: "از همین حالا باید نوکش را چید". او شأن نزول صدور اعلامیه اعدام شهرداری و اهمیت مبارزه ایدئولوژیک از سوی سازمان علیه حزب را مشخصاً با امر مشی سیاسی آدرس می‌دهد و در رابطه با تداوم مبارزه ایدئولوژیکی با حزب در این زمینه می‌گوید که: "در تابستان با قاطعیت آن (مبارزه ایدئولوژیک) را ادامه خواهند داد".

این اما در حالی است که شهرام طی گفتگوها نشان می‌دهد که به موضوعی تحت عنوان "خطر {ایدئولوژیک} حزب توده" بهایی قابل نیست و با "گربه مرده" نامیدن این حزب، آن را فقط از نظر "پلیسی" آسیب‌رسان می‌داند. این برخورد او نشان می‌دهد که نگرانی وی، در واقع نه خود حزب توده که عمل‌کرد تفکر "توده‌ای" در سازمان فدائیان است. جالب اینکه مبارزه مجاهدین مارکسیست علیه چنین تفکری در این برهه، مشخصاً در کادر تعرضات نوع مائویستی آن علیه این حزب جا می‌گرفت؛ حال آنکه پیش حمید و سازمان، جدی گرفتن تهدید ایدئولوژیک حزب توده عمدتاً با به خطر افتادن مشی سیاسی مبارزه مسلحانه بود که معنی می‌یافت. حمید با اشاره به نشریه زیرزمینی تازه انتشار "نوید" در زمستان ۵۴ می‌گوید که: این حزب "از نظر سیاسی بر روی مارکسیست‌هایی که نمی‌خواهند کار جدی بکنند

تأثیر دارد"، و بر آنست که حزب توده اساساً برای خنثی کردن دستاورد جنبش انقلابی در زمینه "تثبیت مرحله اول استراتژیک مبارزه مسلحانه" است که دست‌اندر کار "گروه‌سازی" علیه این جنبش می‌شود. شهرام ولی در عین اعلام عدم اطلاع از وجود نشریه "نوید" و با ابراز بی‌باوری خود به داشتن چنین ارزیابی از "توده‌ای‌ها" می‌گوید که: "در عمل هیچ چیز نیستند". حمید اما جواب می‌دهد که: "شاید جنبه تعیین‌کنندگی نداشته باشد، ولی اخلاص کننده که هست". در یک جمع‌بست نهایی می‌توان گفت که مخالفت فدائیان با حزب توده ایران بیشتر بر سر مشی سیاسی و پراتیک سیاسی بوده است. نوع برخورد حمید با این حزب را شاید در برخورد او با زنده یاد اسکندری دبیر اول وقت حزب توده بهتر بتوان دید. شهرام با فحاشی علیه "مخافل توده‌ای در داخل کشور" و انتقاد از "عرق خوری" آنها، دبیر اول‌شان ایرج اسکندری را نیز "پوکریست قمارخانه‌های پاریس" معرفی می‌کند! حمید اما، با تقدیر زحمات او در ترجمه کاپیتال کارل مارکس که آن را برای "اشاعه مارکسیسم خوب و مفید" می‌داند، می‌گوید حرف ما با او این است که: "بشین ترجمه‌ات را بکن"، "موضع سیاسی نگیر" و سیاست انقلابی را به اهلش بسپار!

در اینجا به دو واقعیت باید اشاره کرد. یکی در رابطه با فدائیان از این نظر که، حمید اشرف آن اندازه به فضای فکری درون سازمان اشرف داشته است تا مشخصاً در جریان رشد تمایلات مبتنی بر شکل‌گیری تردید پیش‌عده‌ای از اعضای سازمان نسبت به صحت مبارزه مسلحانه قرار گیرد. کما اینکه، اندک مدتی پس از مرگ حمید اشرف، دیدیم که اعضای ازسازمان به رهبری فکری زنده‌یاد تورج بیگوند دست به انشعاب زدند. دیگری اما، آن روی‌کرد مبنی بر آغاز نوعی از فاصله‌گیری نه‌چندان آشکار مجاهدین مارکسیست است از مشی مسلحانه - و یا دست‌کم از جنبه مطلق افتادن این مشی در ذهن آنان - که موجب سئوال‌هایی برای حمید شده بود. در واقع می‌دانیم که هنوز یک سال و اندی از این گفتگوها نگذشته بود که سازمان آنها و این بار البته با نام "پیکار"، مشی سیاسی را جایگزین عمل مسلحانه کرد. این اصلاً

تصادفی نیست که حین گفتگوها، حمید اشرف چند بار و با وسواس زیاد از طرف‌های مذاکره خود می‌خواهد تا توضیح دهند که دلیل سمپاتی نشان دادن سازمان‌شان به جریان‌های سیاسی‌کار "پروچینی" چیست و حتی از این‌هم فراتر رفته و با پیش کشیدن حدس خود پیرامون سستی طرف مقابل در استراتژی مبارزه مسلحانه، از آنان می‌پرسد که به چه دلیل آنان تاکنون در قبال تعرض ایدئولوژیک حزب توده به مشی مسلحانه سکوت کرده‌اند؟ منظورش هم، آن نوشته‌ای بوده خطاب به مجاهدین خلق تغییر ایدئولوژی داده که این حزب از طریق نشریه درون کشوری‌اش با عنوان "به سوی حزب" (کار گروه زنده‌یاد هوشنگ تیزابی) در آن به این "انقلابیون دمکرات" به‌خاطر مارکسیست شدن تبریک گفته و از آنها دعوت کرده بود به منظور تکمیل روند تحول عقیدتی‌شان، مبارزه مسلحانه را نیز کنار بگذارند. شهرام با رد این سوءظن حمید اشرف و فدائیان نسبت به احتمال سست شدن آنها به مشی مسلحانه، تصریح می‌کند که سازمان‌شان کماکان باورمند بر این مشی است و دلیل دست نگه‌داشتن‌شان در زمینه جواب به حزب توده را این ابراز می‌دارد که چون حزب مزبور آنها را "دمکرات انقلابی" نامیده، لذا پاسخ خود را به کمی بعد موکول کرده‌اند تا پاسخ ایدئولوژیک به حزب را از موضع یک جریان قاطع مارکسیستی بدهند.

حمید اشرف و "پروچینی"ها

بحث طرفین در ادامه خود به قطب دیگر کمونیستی کشیده می‌شود و در طی آن حمید اشرف با اتخاذ موضع تند علیه سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین، سیاست خارجی و داخلی چین را دو چیز متفاوت دانسته و خاطرنشان می‌کند که: سیاست داخلی آن را تایید می‌کند ولی در برابر سیاست خارجی‌اش در جهان و مشخصاً منطقه و بویژه آنجا که به مناسباتش با ائتلاف رژیم شاه و پادشاه عمان برای سرکوب جنبش ظفار برمی‌گردد، موضع دارد. جالب است که در اینجا حمید از سوی شهرام مورد اعتراض متدیک قرار می‌گیرد و با این تذکر

درست او مواجه می‌شود که: مگر سیاست خارجی یک کشور می‌تواند جدا از سمت‌گیری سیاست داخلی آن باشد؟! حمید می‌گوید: "چرا بحث کلی؟ {بهتر است} به مشخص‌ها بپردازیم". طرف مقابل اما جواب می‌دهد: "اتفاقاً بحث‌های کلی {است که} مسئله را حل می‌کند". و توضیح حمید این می‌شود که منظور او از سیاست داخلی چین "در سطح بحث کلی"، سیاست انقلابی قبلی به رهبری مائو است و نه آن سیاستی که هم‌اینک با عروج مجدد رویزیونیست‌هایی چون "تنگ شیائو پینگ" به موقعیت قدرت، در حال شکل‌گیری است. در جریان این بحث، اما شهرام در پی همان تذکر درست‌اش مبنی بر وحدت درونی سیاست داخلی و خارجی هر دولتی، با برجسته کردن خطر توسعه‌طلبی شوروی، به‌گونه پوشیده‌ای روی‌کرد دولت چین را توجیه‌پذیر و فهمیدنی تلقی کرده و بی‌آنکه رسماً از تز "سه جهان" چیزی بگوید، عملاً در آستانه تایید ضمنی آن قرار می‌گیرد. این گفتگو از یک‌سو نشان می‌دهد که حمید اشرف تا چه اندازه از ماجراجویی فاجعه‌بار اقتصادی - اجتماعی مائو در نیمه نخست دهه شصت میلادی تحت عنوان "جهش بزرگ" که نابودی میلیون‌ها دهقان چینی را در پی آورد، بی‌خبر بوده و تا کجا نسبت به عوارض سیاست "انقلاب فرهنگی" نیمه دوم همان دهه - چونان مکمل آن سیاست منجر به قحطی و فقر و مرگ - از ذهنی‌گری رنج می‌برد. به دیگر سخن، او هنوز هم از جذبه سحرآمیز مائو که در نبرد خلق شماره دو هم منعکس شده بود، رهایی کافی نداشت. اما از سوی دیگر او را در این گفتگوها چنین می‌بینیم که با لمس مستقیم عوارض سیاست غیرقابل توجیه چین، از "چین انقلابی" در عرصه انقلابات جهان فاصله بسیار زیادی گرفته بود. در مقابل اما، مجاهدین مارکسیست - لنینیست که قبلاً از موضع ناسیونالیسم - اسلامی انقلابی با شوروی مخالفت داشتند، این بار زیر پرچم مائو تسه دون اندیشه بوذ که به ستیز ایدئولوژیک با شوروی برخاسته بودند. در یک جمع‌بست می‌توان گفت که دو طرف در عین اینکه بر استقلال جنبش مسلحانه مارکسیستی ایران نسبت به قطب‌های کمونیستی جهانی تاکید می‌کرده‌اند، اما از نقطه نظر نزدیکی و دوری‌شان به هر یک از

قطب‌ها، دارای سمتگیری‌های متفاوتی بودند. یکی در سمت نزدیکی تدریجی به شوروی و دیگری سنتز تند با آن از موضع سوسیال امپریالیست بودنش؛ یکی دور شدن روز افزون از سیاست‌های چین و مائوتسه دون اندیشه و دیگری اما فقط در حد انتقادهایی به سیاست‌های خارجی آن!

نکته جالب در این میان، نرم‌رفتاری تقریبی در هیئت نمایندگی مجاهدین در همین گفتگوها با سیاسی‌کارهای "پروچینی" در مقایسه با برخورد بسیار تندی است که آنان نسبت به حزب توده از خود نشان می‌دهند. حمید اما در عین مرکزکشی با "پروچینی"‌ها و "روسو فیل"‌ها، حزب توده را "حزب طبقه کارگر پیش از کودتای ۳۲" می‌شناسد، ان را علیرغم خصلت اپورتونیستی که دارد هنوز هم برخوردار از "وجود عناصر صادق در صفوف خود می‌داند، و در حال حاضر نیز دست‌اندر کار ارایه برخی "کارهای مثبت در زمینه نشر مارکسیسم" می‌بیند. حال آنکه در هیچ جایی از این گفتگوها، موردی را نمی‌توان یافت که در آن شاهد کمترین برخورد مثبت او نسبت به گروه‌های سیاسی‌کار "پروچینی" باشیم. البته تبیین این جریان‌های سیاسی‌کار (توده‌ای‌ها و "پروچینی‌ها") از سوی دو طرف این مذاکرات هم خالی از نکته نیست. حمید وجود این "اپورتونیست‌ها"ی رنگارنگ سیاسی‌کار را با طبیعت تنوع‌مشی‌های سیاسی در اپوزیسیون و به دیگر سخن در کادر بینش و برداشت و فکر می‌بیند و هم‌زمان با معترف بودن به "توانایی تئوریک آنها" و قایل شدن به لزوم "بهره‌گیری از مطالب نشریات آنان"، بر ضرورت "مبارزه ایدئولوژیک تعطیل‌ناپذیر" علیه آنها تأکید می‌ورزد. شهرام اما، سر برآوردن گروه‌هایی با گزینه سیاسی‌کاری میان چپ داخل کشور در "این شرایط تشدید فشار رژیم" را، بازتاب "عاقبت‌طلبی"‌ها توضیح داده و مابه‌ازای طبقاتی آن را هم در موقعیت لایه آریستوکراتیک طبقه کارگر می‌جوید. طرفین از این تبیین‌ها، همانگونه که قبلاً هم در فصل مربوط به جنبه اشاره‌اش رفت، سرانجام به دو نتیجه متفاوت عملی می‌رسند. فدائیان در فکر جلب این دسته از مبارزان داخل کشور عموماً از طریق مبارزه ایدئولوژیک با زرادخانه‌های

اصلی تئوریک آنها و نیز نشان دادن حقانیت مشی مسلحانه به آنان در صحنه عمل و بر زمینه تجربه ناکامی‌های خودشان‌اند. حمید برای گروه‌های سیاسی‌کار در کارخانه‌ها چشم‌اندازی نمی‌دید و سرنوشت آنها را ابتدا "سرخوردگی" و آنگاه منطقاً بیدار شدن در پی سرخوردگی‌ها می‌دانست. در باور او منشاء این "عافیت‌طلبی" مد نظر شهرام این ناگزیری بود که: "ایران هنوز در شرایط جنبش‌های خودبخودی نیست". مجاهدین مارکسیست در برابر، رفتن به درون این گروه‌های فعال در کارخانه‌ها را تجویز می‌کردند تا بتوانند با کار توضیحی برای جلب بدنه انقلابی آنها و طرد بالای اپورتونیستی‌شان، چنین گروهایی را در خود مستحیل کنند.

حمید اشرف و سازش‌ناپذیری بر سر مبارزه مسلحانه

در مباحثات طرفین، همانگونه که در بالا اشاره شد، از دیگر مشغله‌های ذهنی حمید اشرف نوع روی‌کرد مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده به امر مبارزه مسلحانه بود. برپایه مفاد فراخوان برای جبهه از سوی این جریان، برداشت حمید از نگاه تازه آنها این شده بود که آنها مرز بین دو نوع مبارزه مسلحانه و غیرمسلحانه را در هم ریخته‌اند. شهرام البته با رد "این استنباط که گویا {ما} اینها را به‌طور برابر و موازی در کنار هم قرار داده‌ایم"، ایستادن کماکان سازمان‌شان بر سر خط مشی مبارزه مسلحانه را به طرف مذاکره خود اعلام می‌دارد. بالاخره هم معلوم نمی‌شود که پاسخ‌های شهرام در این زمینه، حمید را متقاعد کرده است یا نه؟ حتی آنجایی هم که شهرام اشاره‌ای به مبارزه مسلحانه "سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران" می‌کند، حمید اشرف فقط زمانی از پای‌بندی طرف مقابل خود به مبارزه مسلحانه اطمینان خاطر می‌یابد که طرفین متفقاً، مشی مسلحانه این جریان از خارج آمده را نه "تبلیغ مسلحانه" بلکه صرفاً "دفاع مسلحانه" و مبارزه مسلحانه در خصلت "تاکتیکی" اش ارزیابی کرده و در واقع آن را مردود می‌شناسند. باز در همین مذاکرات، آنجایی که نماینده مجاهدین از روی‌کرد خودشان برای

عضوگیری از "گروه‌های مارکسیستی" و با هدف قوام و استحکام مارکسیستی سازمان‌شان سخن می‌گوید، حمید بلافاصله می‌پرسد تا اطمینان یابد که: "آیا در {این} عضوگیری جدیدتان... اینها، مارکسیست‌های معتقد به مشی مسلحانه بودند؟". واقعیت اینست که برای حمید اشرف، وفاداری به مشی مبارزه مسلحانه و آنهم در معنی محوری بودن و خصوصیت تبلیغ مسلحانه‌اش، معیاری تعیین کننده بوده و پیش او جای هر نیرو و جریان سیاسی در جنبش با همین می‌بایست محک می‌خورد. از جمله به‌خاطر چنین تعلق خاطری هم بوده که سازمان او در سال ۵۳ با صدور اعلامیه‌ای، از آنها - که در این گفتگو از آنان با نام "رهایی‌بخش"ها یاد می‌کند و اینکه خودشان "گفتند {که} ما مبارزه مسلحانه را تایید می‌کنیم" - پشتیبانی کرده بود. در همین رابطه هم است که وقتی شهرام از او می‌پرسد: "مثل اینکه یه خورده عجله کردید؟" حمید تائید می‌کند و می‌گوید: "یه خورده عجله کردیم".

با اینهمه، ستم بزرگی در حق حمید اشرف خواهد بود هرگاه بر این حقیقت تاکید نشود که او سلاح را برای سیاست انقلابی می‌خواست و در درجه نخست نیز، برای شکل دادن به سازمان پیشاهنگ در شرایط دیکتاتوری. همانی که خود آن را "تثبیت مرحله اول استراتژیک" نام نهاده بود. او در همین گفتگوها به صراحت می‌گوید که: "برد تبلیغ مسلحانه با برد تبلیغ رادیویی قابل مقایسه نیست" و با انگشت گذاشتن بر نقش سمت دهنده رادیو و اشاره به اثرات گسترده دو رادیو "سروش" و "میهن پرستان" که صدای جنبش انقلابی ایران بودند و جنبش مسلحانه را تبلیغ می‌کردند و نیز یادآوری تاثیرات "رادیو پیک ایران" متعلق به حزب توده بر بخشی از جامعه سیاسی کشور، هشدار می‌دهد که "برد تبلیغی مبارزه مسلحانه محدود است". نگرانی او در این گفتگوها از اینکه مذاکرات زنده‌پادان محمد حرمتی‌پور از سازمان و علیرضا سیاسی از مجاهدین مارکسیست با سالم ربیع رئیس جمهور وقت یمن جنوبی برای تاسیس "رادیو مشترک" دو سازمان در خاک یمن هنوز هم به نتیجه نرسیده است، خود کلیدی است برای گشودن

و دیدن کلان‌نگری سیاسی در ذهن و عمل او. حمید اشرف در همین گفتگوها رو به شهرام و با صراحتی تمام می‌گوید که: "اهمیت انتشارات در خارج کشور، کمتر از تبلیغات زیرزمینی در داخل نیست. چون مقداری از آن حتی به داخل نشت خواهد کرد." نگاه یک چنین کسی به سلاح، نمی‌توانست آن نگاه شوریده‌واری باشد که دشمنان و مخالفان او به وی نسبت داده و می‌دهند و یا که اینجا و آنجا توسط برخی دوست‌دارانش از او تصویر شده و می‌شود. حمید در واپسین برهه از زندگی‌اش، به‌گونه‌ای شفاف، سلاح را برای شکل‌گیری و تثبیت حزب در شرایط دیکتاتوری فرموله کرد، حزب را در خدمت انقلاب خواست، و انقلاب را کلید آزادی و عدالت برای انسان ایرانی.

پس‌گفتار

مدیریت حمید اشرف را به روشنی می‌توان در این گفتگوها ردگیری کرد. این مذاکرات نشان می‌دهند که حمید اشرف نه فقط مسئولیت امر رهبری سیاسی را در سطحی شایسته می‌شناخت بلکه توانسته بود مدیریت سیاسی بالایی نیز از خود به نمایش بگذارد. او نظریه‌پرداز و تئورسین نبود که داعیه‌اش را هم نداشت، اما آن‌سان رهبر و مدیر سیاسی لایقی بود که در همان محدوده ظرفیت‌های ذهنی‌اش، تجربه زندگی را به سطح آگاهی ارتقا دهد. او حتی آنجا که یار و یآوری در کنار دست خود نمی‌یافت تا این یا آن نیاز تئوریک وقت سازمان را پاسخ گوید، خود می‌کوشید در همان وسعی که داشت حداقل‌ها را پاسخ گوید و یک نمونه‌اش، همان بررسی و تحلیل تحولات ایدئولوژیک بود درباره مجاهدین مارکسیست. درست است که در به‌جامانده‌های نوشتاری از او، جای چندانی برای تجریدات فکری وجود ندارد که وجودشان آستانه و لازمه اندیشیدن تئوریک است، در عوض اما یادمانده‌های کتبی وی از زاویه جمع‌بست پراتیک انقلابی، غنمند و آموزنده‌اند. حمید اشرف، هر مسئله‌ای را از زاویه عملی شدن و عملی کردن آن می‌نگریست که این خود، از شروط بنیادی در امر رهبری و مدیریت سیاسی است. او نماد هوش عمل‌گرا و عمل‌هوشمندانه بود.

انقلابی بودن، سرشته جان حمید اشرف بود. در همان حال اما، او انقلابی‌گری را نه در شورش که در سنجیدگی انتخاب و اقدام می‌جست. از وی نقل است که تا جزئی و یاران در تپه‌های اوین به

گلوله بسته شدند، بلافاصله گفت: اگر اقدام ما در مورد اعدام "شهریاری" مزدور ساواک، انگیزه این انتقام‌جویی قرار گرفته باشد، پس مرتکب اشتباه بس زیان‌باری شده‌ایم. این سخن را کسی می‌گفت که در دل، مرگ دست‌کم بیش از دوپست چریک هم‌سازمانی‌اش را خون‌گریسته و هر بار هم خون‌سردانه گفته بود: در مبارزه انقلابی، از دادن هزینه‌گریزی نیست! او از مرگ خویش و یارانش هراسی نداشت و خود خطر جانی را به هیچ می‌گرفت. ولی همو بارها نشان داده بود و در همین نوارهای گفتگو نیز رد پای آنرا می‌توان دید که فهم و سنجش موضوع هزینه و فایده در مغز انقلابی او جایگاه معتبری داشت. حمید اشرف مصلحت‌های عمل در سر بزنگاه‌های حرکت را خوب می‌فهمید که نمونه‌هایی از آن را در این گفتگوها می‌توان دید.

سیستم داشتن مشخصه حمید اشرف بود. او یک نکته را دقیق فهمیده و عمیقاً وجودی خود کرده بود: داشتن سیستم ذهنی و دست‌کم سیستم‌بندی، تا جسارت لازم برای عمل کردن را در خود پدید و فراهم آورد! او بسیار خوب می‌دانست که آدم پای عمل، اگر در ذهن خود مردد باشد یا هرگز پا در عمل نمی‌گذارد و یا که در حین عمل پا پس می‌کشد. بسی بیشتر از این حتی، او بر این وقوف داشت که: رهبری که نتواند در نهاد انقلابی تحت مسئولیت خود انسجام اعتقادی تولید و مدیریت کند، هرگز قادر به تاثیرگذاری در بیرون از این نهاد نخواهد شد. حمید نمونه والایی از چنین آدم‌هایی بود و در این معنی، رهبری توانمند و کارساز. او این را خوب می‌فهمید که تناقض در سیاست عملی، آفتی است برای سست شدن "پیشاهنگ" در انجام فعالیت و کسب آمادگی در شخص جهت پذیرش ریسک! هم از اینرو، در همان ظرفیت نظری خود می‌کوشید که در سازمان تحت مسئولیت خویش، رفع ابهام کند تا برای عمل انقلابی ره بگشاید. بر همین بستر هم بود که توانست هم استعداد نوسازی فکری و بازسازی نظری در خویشتن خویش را شکوفا سازد و هم در پی چاره‌یابی جهت حل تناقض‌های فکری در سازمان و به ویژه در آخرین دو سال رهبری‌اش بر

آن، گام‌هایی رهگشا بردارد. در همین راستا، او کوشید که تلاش‌گر راه ارتقا و تجهیز اعضای سازمان به تئوری و آگاهی شود.

حقیقت دارد این، که نه او و نه هیچ انسانی، فراتر از دینامیسم پدیده‌های اجتماعی نیستند و وقتی تضادها در متن واقعیت‌ها رشد کرده و به مرحله پختگی برسند و لاجرم رو به حل شدن بگذارند هیچ ابر انسانی هم نخواهد توانست اراده‌گرایانه مانع از بروز آنها شود. حمید اشرف تا زنده بود به‌خاطر اتوریته استثنایی‌اش در سازمان نقش مهمی در مدیریت این تناقضات و در نتیجه، حفظ انسجام فداییان داشت، ولی همین که جان باخت، روند گسیختگی‌های ناشی از تناقضات موجود مهار شده نیز به ناگزیر سر باز کرده و سرعت و دامنه گرفتند. نموده‌هایی در دست است که او در یک سال آخر حیاتش تلاش‌هایی را آغاز کرده بود تا معضلات فکری در سازمان به‌جای پنهان ماندن، عقب افتادن و مهار، رو به فهم و حل شدن بگذارند. ضربات مهلک اما مانع از تداوم نقش‌آفرینی او شد و ارث با صلابت و در عین حال معضل‌دار او به وارثان‌اش رسید.

جامع‌نگری، ریزینی، و واقع‌گرایی در حمید اشرف بر متن اتوریته بی‌بدیل‌اش در سطح سازمان، این امکان خودویژه را برای وی پدید آورده بود که رهبری جمع‌کننده باشد. شنونده و خواننده این گفتگوها، می‌تواند در متن آنها اشرف را بارها و بارها با همین خصوصیتش باز یابد. شاید بر حمید این ایراد وارد باشد که نتوانست کادرپروری و جایگزین‌سازی در حوزه رهبری را آنگونه که لازم بوده در سازمان تحت رهبری خود پیاده کند، بدانگونه که آن یکی ایراد تاریخی هم به او تا همین امروز بر جای خود باقی است که چرا با مقاومت نشان دادن در برابر انتقالش به خارج، نخواست از ارزش جایگاه ویژه‌اش در سازمان حراست لازم به عمل آورد. اما آنگاه که فدا شدن ارزشی گوهرین باشد و درو شدن بی‌امان جنبش چریکی سرنوشت ناگزیر آن، انتقاد به حمید را نیز می‌باید از انتقاد فردی به نقد مشی و روی‌کرد سوق و ارتقا داد. مشی‌ای که، جایگزین‌سازی در آن بیشتر آرزو بود تا واقعیت.

جذب داده‌ها از استعدادها و بود. نوارهای این گفتگوها همانگونه که حقایق شخصیت او را به روشنی در گوش شنونده و چشم خواننده می‌نشانند، وی را در جذب داده‌های سیاسی، انسانی ماهر نشان می‌دهد و انسان رهبری که هر آن مبتکرانه می‌کوشید تا با فرموله کردن مشخصات لحظه، به وضع موجود در جهتی که آن را جهت درست تشخیص می‌داد، سمت و سو دهد. در متن این گفتگوها، او را رهبری می‌یابیم که قدر هر امکان و پتانسیل موجود را می‌داند و آماده است تا در مقام یک مدیر سیاسی - سازمانی، هر چیزی را به جای خود، در حد خود و مقتضی اقتضاها و مشی‌ای که بدان باور دارد به کار گیرد.

مسئولیت‌پذیری و مسئولیت‌خواهی حمید اشرف در هر لحظه از این گفتگوها، به وضوح در دیده می‌آیند و موجب ستایش جدیت شخصیتی در او می‌شوند. با آنکه او جایی از این گفتگوها افتخار می‌کند که باورمندی است سرسخت به تز "دیکتاتوری پرولتاریا" - و پس بر این پایه نیز مسلماً نمی‌توانست برای آزادی و دموکراسی چنان واقعیت‌هایی قایم به ذات ارزش قایل باشد - اما در متن همین گفتگوها نشان می‌دهد که خود در رفتار جاری و به حس و تجربه، انسانی است دموکرات‌منش و عمیقاً منصف و می‌دانیم که انصاف، آستانه عدالت‌خواهی است و مقدمه‌ای برای هضم شدن ارزش‌های دموکراتیک در جان آدمی. به همین اعتبار، در فهم علمی موضوع می‌توان گفت که حمید اشرف در عین تقید اعتقادی که به حذف دشمن طبقاتی قایل بوده، اما انسان را ارزش می‌نهاد و انسانیت را پاس می‌داشت.

فرزند زمانه خویش بود حمید اشرف ما. او حاصل جنبش روزگار خود بود و در زمره رهبران آن.

نام و خاطره این چهره تابناک تابنده در آیین تاریخ مردم ایران گرامی باد.

پایان تیرماه ۱۳۹۵